



769

محمد قاضی : رومن رولان

برگرفته از سایت: "بایگانی
مطبوعات ایران"
irpress.org



هفته نامه سیاست و هنر

سر دبیر: احمد شاملو

با همکاری شورای نویسندگان

مکانیات یا صندوق پستی ۹۵۹۱۳۲ تهران

مرکز بخش: تلفن ۸۲۸۸۲۲ تهران

مطالب رسیده به هیچ عنوان قابل
استرداد نیست. شورای دبیران در حق و
اصلاح مطالب آزاد است.

بهای اشتراک

برای ۵۰ شماره ۴۰۰۰ ریال

برای ۲۵ شماره ۲۲۵۰ ریال

برای ۲۵ شماره در اروپا ۳۲۵۰ ریال

برای ۲۵ شماره در آمریکا ۴۰۰۰ ریال

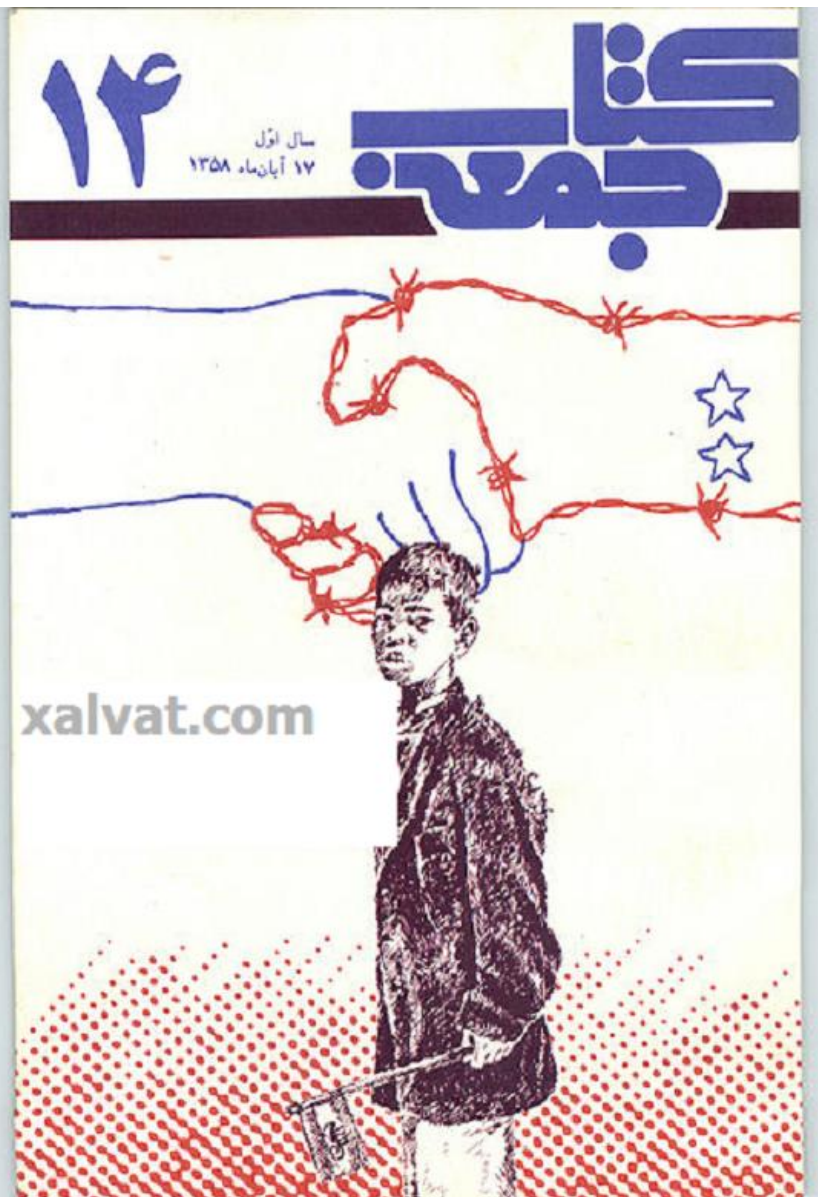
که قبلاً دریافت می شود

خواستاران اشتراک می توانند مبلغ لازم را
از نزدیکترین شعبه هر یک از بانکها به حساب
شماره ۴۴۰ بانک سپه (شعبه اتو بانک یا نگاه)
واریز کنند و رسید آن را به شعبه نشانی خود و یا
فید این که مجله را از چه شماره می خواهند
به نشانی پستی «کتابخانه» بفرستند.

شماره های گذشته هفته نامه را می توانید از
کتابفروشی های مقابل دانشگاه تهران تهیه کنید.

بها ۱۰۰ ریال

xalvat.com



کتابخانه

سال اول
۱۷ آبان ماه ۱۳۵۸

۱۴

xalvat.com

برگرفته از سایت: "بایگانی مطبوعات ایران" irpress.org

طرح و عکس	میراث خوارگی
۱۵۰	۱۵۰
اعتماد بعدی	پرسه در مطبوعات
۱۵۲	۱۵۲
مقالات و مقالات	کتاب گوچه
۳	۳
• بگزارید چنین باشیم	• حضرت ابراهیم
• دجانی برای آزادی	• احمد شاملو
• اسماعیل خونی	• قصه
• بازی تابندگی و دیکراسی شورشی	• خط
• باقر پیرمهم	• محمد رضا مندری
• رومن رولان (۱)	• شعر
• محمد قاضی	• گجشتک
• اعتقادی رمان نویسی در ایران (۲)	• صدا
• م. ع. سابلو	• فدش
• توسعه طلبی و تسلط نظامی ایالات متحده	• قرار
• نالانصیب سیرزاسالنج	• سید برسنه
• دیگرگونی خرد نظام (۳)	• شعر اردو از امضای میاجالها
• جرم فد. پتراس	• واسین شهرت...
• المیتش جهل (۱۰)	• پا خوانندگان
• باجلان فرشی	۱۵۸
کتابهای تازه	
۱۶۸	

اعدامی بعدی،

xalvat.com



برگرفته از سایت: "بایگانی مطبوعات ایران" irpress.org

طرح از هراه

xalvat.com



محمد قاضی:

رومن رولان

برگرفته از سایت: "بایگانی مطبوعات ایران" irpress.org

سخن از رومن رولان نویسنده بزرگ و انسان دوست و هنرشناس فرانسوی است که خالق حماسه هنری ژان کریستف و حماسه عشقی و اخلاقی جان شیفته و دهها اثر شاهکار دیگر است. ژان پرتوان باررو (J. B. Barreiro) نویسنده و منتقد معاصر فرانسوی درباره او می گوید: «در این نیم قرن اخیر و شاید - به استثنای ویکتور هوگو - در سیر تلاویخ ادبیات فرانسه، نام هیچ نویسنده‌ای به اندازه نام رومن رولان این قدر احساسات مختلف و متضاد، این قدر شور و هیجان و این قدر علاقه و گرایش یا برعکس عدم علاقه و بیزاری بر نیانگیخته است. یکی از نقادان هنر در حدود سال‌های ۱۹۳۰ می‌رسید: مگر هنوز کتاب‌های رولان را می‌خوانند؟ بلی. هنوز می‌خوانند و رقم فروش و تیراژ کتاب‌هایش نشان می‌داد که هنوز طرفدارانش زیاده‌اند؛ چه، علاوه بر این که در ۱۹۱۵ جایزه ادبی نوبل به او تعلق گرفته اعتبار و شهرت این نویسنده، بخصوص در خارج از وطنش، نه تنها کم نشده بلکه بر میزان آن افزوده نیز شده است. آثارش می‌دهد که ۶۳۵ جلد از آثار او به بیش از بیست و پنج زبان ترجمه شده و انجمنی که به نام او بلافاصله پس از مرگش به ابتکار کلودل و آراگون - دو تن از برجسته‌ترین نویسندگان معاصر - در فرانسه تأسیس یافته امروز بر تعداد اعضای وابسته به آن از ایالات متحد آمریکا گرفته تا ژاپن و از آلمان گرفته تا اسرائیل، افزوده شده است. نام رومن رولان که در ۱۹۰۵ برای تسلی از جوانان بیست‌ساله آن زمان علامتی و تدائی جهت برانگیختن شور و شوق بود در حال حاضر نیز نه تنها در بین کشورهای مختلف بلکه در بین فرقه‌ها و طریقه‌های مذهبی گوناگون و عقاید سیاسی مخالف خط راپتی به شمار می‌رود. در زمان حیاتش بارها پیش آمد که گروهی از جوانان آمریکائی را بر آن داشت تا از نام او برای نامگذاری مؤسسه‌ها و باشگاه‌ها و اجتماعات و انجمن‌ها و حتی برای نامگذاری کودکانشان استفاده کنند و به نام او افتخار کنند. هم اکنون نیز در آمریکا جوانان دوباره زندگی و آثار او رساله‌ها می‌نویسند؛ در ژاپن و چین نمایشنامه‌های او را به روی صحنه می‌آورند و در هندوستان و اتحاد جماهیر شوروی رمان‌هایش جلسات بحث و انتقاد برمی‌انگیزند شاید تنها خود فرانسه است که با او به حالتی شبیه به قهر و قنار می‌کند، چرا؟ چون در آنجا می‌گویند رولان سبک ندارد! ولی این نقادان سردرگم باید بدانند که یک اثر ادبی خوب باید دارای سه بُعد طول و عرض و عمق بوده و محتوای آن نیز قابل توجه باشد. و این‌ها همه در آثار او جمع است و کافی است در آن‌ها دقت شود تا صدق این مدعا ثابت گردد»

رومن رولان به تاریخ ۲۹ ژانویه سال ۱۸۶۶ در شهرک کلامسی (Clamecy) از توابع ایالت نیوور (Nievre) واقع در مرکز نزدیک به مشرق فرانسه به دنیا آمد. پدرش امیل رولان محضر دار، مادرش آنتوانت ماری کورو (A.M. Courot) نیز دختر یک محضر دار و خانواده اش از کهنه پرور واهای بورژوازی بودند. درباره اصل و نسب او آورده اند که: «رومن رولان از طرف پدری تا پنج پشت پدرانش همه محضر دار بودند و جد اعلای ایشان مردی بود به نام لتوناو رولان که در اواخر قرن هفدهم (حدود سال ۱۶۸۰) دفتر دار و ضابط محکمه بوده است. از همه افراد این خانواده اصیل تر پدر مادر بزرگش یونیاو جد اعلای کولا بود. بر این خانواده روح پشاست و خوش بینی حکومت می گرد... و اما از طرف مادری، خانواده کورو، کشاورز و آهنگر و سپس محضر دار بوده اند. قدیمی ترین فرد این خاندان تا آن جا که شناخته شده بی برگورو بوده که در ۱۵۴۷ بر رودخانه «ایون» قایقرانی می کرده و در قبال عبور دادن مردم از رودخانه مزد می گرفته است. پدر بزرگ مادرش ادم کورو مردی خشک ولی نیک نفس و میادی آداب و ژرف بوده و در بدبختی ها و تنگدستی ها هیچ گاه امیدش را از دست نمی داده است، و به همین جهت او را نماینده و مظهر این نسل «تسلیم و سربعراء» شمرده اند...»

باری، رولان در کودکی بر اثر یک بی احتیاطی غیر بهداشتی جانش به خطر افتاد ولی جان پدر برد و فقط عارضه پرونشیت که تا دم مرگ با او بود وی را دچار یک ضعف جسمانی کرد، به طوری که همیشه نفسش تنگ می شد. دو سال بعد از تولد خودش، در ۱۸۶۸، خواهری پیدا کرد به نام مادلن که از بچگی ضعیف و بیمار بود و در سه سالگی (۱۸۷۱) درگذشت. رولان در کتاب «سفر درونی» که در سال های ۱۹۲۴-۱۹۲۶ نوشته است صحنه ای از دوران پنج سالگی خود را که با همان خواهر کوچکش بوده است چنین توصیف می کند:

«طفلی پنج ساله ام، خواهری دارم به نام مادلن که دو سال از من کوچک تر است. اکنون سال ۱۸۷۱ و آخر ماه ژوئن است. هر دو با مادرم در پلاز آرگاشن (نزدیک پردو، در کنار اقیانوس اطلس) زندگی می کنیم. چند روزی است که دخترک بسیار خسته به نظر می رسد و دم بدم تحلیل می رود. او را بیش طیبیب بیسوادی برده اند که نتوانسته است بیماریش را تشخیص بدهد، همه به حال او غصه می خوریم و تازه نمی دانیم که او تا چند روز دیگر بیشتر

در بین ما نخواهد بود. اینک او را به کنار دریا آورده ایم. باد می‌وزد و هوا آفتابی است. من با درستان خودم بازی می‌کنم ولی او بازی نمی‌کند و حال و حوصله‌اش را هم ندارد. در صندلی راحتی کوچکی از چوب بید که روی شن‌های ساحل گذاشته‌ایم لمیده است. حرف نمی‌زند و به پیچ‌های که بازی می‌کنند، به سروکول هم می‌بزند و جیغ و داد راه انداخته‌اند نگاه می‌کند. من در بین پیچ‌های همیازیم از همه قوی‌تر نیستم. کتک می‌خورم. کنارم می‌زنند. ناچار فهر می‌کنم و گریه‌کنان به پای صندلی خواهرم برمی‌گردم. پاهای خواهرم از صندلی آویخته است و به زمین نمی‌رسد. بینی خود را به دامن او می‌چسبانم و حق‌گریه می‌کنم و لگد به شن‌ها می‌زنم. او با آن دست‌های کوچکیش موهای مرا نوازش می‌کند و می‌گوید:

xalvat.com - اوه! داداش کوچولوی پیچاره‌ام!.

اشکم بند می‌آید. نمی‌دانم چه حالی به من دست داده است. سرم را به طرف او بلند می‌کنم و به صورت ظریف و مهربان و محزون او می‌نگرم. همین و بس! يك دقیقه دیگر هیچ فکرش را هم نمی‌کنم - ولی در تمام مدت عرم آنی از یاد او غافل نمائده‌ام... چون تقریباً هیچ شمی نبود که پیش از خوابیدن لحظه‌ای با او به سر نبرم و یکی از فکرهای خودم را دلو هنوز شکل نگرفته بوده است با او در میان بگذارم. و من در وجود او رمز «ترجم بشری» را باز شناختم - رمزی که خود او يك تحریف و تزار ابلاغ آن بود - و به معنای ملکوتی هماغوشی معصومانندی که مرا در آن لحظه از حیات گذرایش با او یکی کرد بی‌بردم.

شش ساله بود که خواهر دیگری پیدا کرد و پدر و مادرش اسم آن دختر را نیز به یاد دختر اول مرحوم‌شان مادلن گذاشتند. این خواهر تا پایان عمر رولان ژنده بود و چون انگلیسی خوب می‌دانست در دیدارهای رولان با مهاجراتندی و رابیندوانات ناگور مترجم برادرش می‌شد.

در ۱۸۷۳ به هنگامی که هفت ساله بود به کالج کلاسی که امرز کالج رومن رولان نام دارد وارد شد و به تحصیل پرداخت و تا پایان کلاس دوم متوسطه (۱۸۸۰) در آن مدرسه بود. در آن سال خانواده رولان به پاریس نقل مکان کردند تا رولان جوان بتواند به تحصیل ادامه بدهد، و به همین منظور بدوش در اداره اعتبارات ارضی شغلی جزئی و محقر برای خود دست و پا کرد.

برگرفته از سایت: "بایگانی مطبوعات ایران" irpress.org

رولان از ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۲ در دبیرستان سن لویی پاریس به تحصیل معانی و بیان و فلسفه پرداخت. در ماه سپتامبر ۱۸۸۲ مدتی در آسایشگاه بیماران در آلواژ (Allevard) سوئیس استراحت کرد، و این نخستین تماس این نویسنده بزرگ با کشور سوئیس بود.

در ۱۸۸۳ وارد دبیرستان لویی کبیر شد تا خود را برای گذراندن کتکورد و رود به دانشسرای عالی آماده کند. تابستان آن سال را با مادر و خواهرش در خانه یکی از دوستان مادرش واقع در پای کوه «دان دومیدی» گذرانید و در ۱۹ اوت ۱۸۸۳ به هنگام عبور از دپل نوژ (Villeneuve) با ویکتور هوگو یا به قول خودش با «اورفه پیر» ملاقات کرد و این دیدار در او اثری بسیار عمیق بخشید.

در فاصله سال‌های ۱۸۸۳ و ۱۸۸۶ که دوران آماده شدن او برای گذراندن کتکورد و رود به دانشسرای عالی است دوبار، یکی در ۱۸۸۴ و دیگری در ۱۸۸۵ با شکست و ناکامی مواجه شد. او در این مدت بسیار کتاب خواند و مطالعه کرد. خودش می‌گوید: «وقتی را که در خواندن آثار شکسپیر و هوگو از دست داده بودم برای زندگی باز یافتم». در همین ایام است که با دوست و همشاگردی خود کلودیل کسرت‌هائی را دنبال می‌کند و در خانه کولن پس از آشنائی با واگنر آهنگساز و موسیقی‌دان معروف آلمانی سخت به او علاقه‌مند می‌شود. در ۱۸۸۵ خانواده‌اش تغییر منزل می‌دهند و در خانه جدیدی در کوجه میشله مستقر می‌شوند، و خود او هم در ۱۸۸۶ در کتکورد دانشسرای عالی قبول و نفر دهم می‌شود.

اکنون رولان جوان بیست‌ساله‌نی شده است و معاصران آن وقتش او را چنین توصیف کرده‌اند: «بلند بالا و لاغر. اگر استخوان‌بندی فرس و محکم روستائی را نداشت می‌شد گفت نی‌باریک و شکنده‌نی است که خم و راست می‌شود بی‌آن که بشکند. صورتش را که سخنی‌ها و غم و غصه‌های زندگی خط انداخته است در چشم آبی رنگ روشن می‌کنند که برقی به جلای آب زلال دارند. آبی صاف و عمیق که لایتنقطع غم‌ها را در ساحل خود نه‌نشین می‌سازد. در بعضی تصویرها، در سایه ابروانی پر پشت و سیخ‌سیخ و در طرفین بره‌های بینی ظریف و بلند و قدری خمیده، چشمانش حالت یک برنده شپگرد وحش‌زده به او بخشیده‌اند. از روی آن چشم‌ها می‌توان همان حرفی را درباره او زد که خود او درباره پتهوون گفته است: «حالت عادیش هم حزن‌انگیز بود

برگرفته از سایت: "بایگانی مطبوعات ایران" irpress.org ۸۹

و حکایت از غمی تسکین ناپذیر می‌کرد...»

خود نیز در خاطرات خویش دربارهٔ دوران بیست سالگی اش اشاره می‌دارد به این شرح: «حقیقت کجا است؟ در نگاه منی که بیست ساله‌ام، در نگاه مردی چهل ساله یا در نگاه یک مرد پنجاه هفت ساله. فرق نمی‌کند، حقیقت هم اینجا است و هم آنجاها، و این‌ها همه پله‌های یک نردبانند و خود حقیقت همان نردبان است!...»

از سال‌های ۱۸۸۶ تا ۱۸۸۹ در دانشرای عالی به تحصیل اشتغال داشت. در سال اول موفق به اخذ لیسانس در ادبیات شد. در دسامبر ۱۸۸۶ با استفاده از تعطیلات مدرسه به دیدن ارنست رنات نویسنده معروف رفت. در سال دوم رشته فلسفه را انتخاب کرد ولی به زودی از این رشته زده شد و به تاریخ که به استادان آن علاقه و ارادت زیادی داشت روی آورد خود او در این باره می‌گوید: «آموزش‌های درست استادانی چون «گیره» و «گابریل مونو» و «رینال لایلاش» وظایف مؤکد و قطعی ما را که تلاش در جستجوی حقیقت باشد به ما آموخته است.»

salvat.com

در این دوره با سوارس (Suarez) نویسنده فرانسوی دوست می‌شود و این دوستی نیم قرن ادامه می‌یابد. با او و با کلودی همچنان به رفتن به کنسرت‌ها ادامه می‌دهد و همچنان کتاب زیاد می‌خواند. و در جریان همین کتاب خواندن‌ها است که با نویسندگان روس آشنا می‌شود. در عید خمسین (پانتکوت) ۱۸۸۷ نامه‌هایی به تولستوی نویسنده بزرگ روس می‌نویسد و اظهار اشتیاق به دیدن او می‌کند. و چون جوابی دریافت نمی‌دارد نامهٔ دومی می‌نویسد. در ۲۱ اکتبر همان سال جوابی از تولستوی به تاریخ چهارم اکتبر به دستش می‌رسد و از خوشحالی سراز پا نمی‌شناسد.

در ماه اوت ۱۸۸۹ دو امتحانات رشته تاریخ با رتبه هشتم قبول می‌شود و لیسانس می‌گیرد. خودش می‌گوید: «آه! چقدر این امتحانات را تحقیر می‌کنم!» و سپس بلافاصله به عضویت مدرسهٔ فرائسویان در رم منصوب می‌گردد.

روان دو سال از عمرش را (از ۱۸۸۹ تا ۱۸۹۱) در رم می‌گذراند و در کاخ فارتز (Farnese) به صورت پاشیون به سر می‌برد. در آنجا در بایگانی‌های واتیکان به تحقیق و مطالعه برای نوشتن رساله‌ای دربارهٔ سولویاتی (Salviati) نقاش معروف قرن شانزدهم ایتالیا و سفیر و نمایندهٔ پاپ می‌پردازد و این رساله را منتشر می‌کند. پس از آن رسالهٔ دیگری دربارهٔ «آخرین محاکمه لونی برگرفته از سایت: "بایگانی مطبوعات ایران" irpress.org

دو پرنس «Louis de Berquin» می‌نویسد و آن را نیز به چاپ می‌دهد. در مدت اقامت در ایتالیا به سیر و سیاحت در آن کشور پرداخت و از موزه‌های معروف آن در فلورانس و سنین و سبیل و غیره بازدید کرد. در زم به وسیله استاد خود «موتود» با بانوی ادیبه آلمانی، خانم مالدیدا فن میسبوگ (Malvida Von Meysenbug) آشنا شد و به منزل او زیاد رفت و آمد می‌کرد. مالدیدا فن میسبوگ بانوی پیر و نویسنده‌ای ایده‌آلیست بود و از دوستان نزدیک واکر و نتیجه به شمار می‌رفت.

رولان در ایتالیا به نوشتن نخستین نمایشنامه‌های درام خود از جمله اوریسینو (Orsino) پرداخت (۱۸۹۰). این اثر مانند اغلب درام‌های رولان به ترسانس ایتالیا اختصاص یافته است. و نیز در همین اقامت در ساله در ایتالیا بود که نخستین فکر طرح ژان کریستف در ذهنش شکل گرفت. هر چند بعضی معتقدند که فکر نگارش یک رمان موزیکال به دوران تحصیل در دانشسرای عالی در حدود سال ۱۸۸۸ برمی‌گردد. رولان پس از یک سفر زیارتی به بیروت در پایان ماه ژوئیه ۱۸۹۱ به پاریس بازگشت و در آن هنگام درست بیست و پنج سالش بود.

رولان در خاطرات خود یک جا درباره دوران بیست و پنج سالگی می‌نویسد: «بتأیر این من متوازیاً و یا در مجموع رومن رولانی بودم که می‌خواست همه موجودات را در یک موجود واحد ببیند، رومن رولانی که می‌خواست در وهله اول تمام و کمال خودش باشد نه تکه‌تکه و تقسیم شده در بین معبرهای ملکش که محتمل است وسعت پیدا کند و خود را به روی مزرعه‌های مجاور بکشد، لیکن به هیچ قیمتی خیال ندارد از حیطه جامعه اشتراکی محروم بشود، و من در بیست و پنج سالگی حاضر نبودم حق خود، منبت خود و ملک خود را برای قلمرو وسیع و بزرگ خیالی تسلیم کنم. برای من کافی بود که خویشتن را شهروند «شهر خدا» حس کنم ولی هر طور باشد

• لویی دو پرنس از نجیبی دریای فرانسه و دوست اراست (Erasmé) فیلسوف و دانشمند زبان‌شناس و مترجم و خدمت‌های هندی بود که بسیاری از آثار او را به زبان فرانسه ترجمه کرد. این مرد در نوشته‌های خود به علمای الهی و به محکمه تنقیش عقاید حاکم و بسیاری از معتقدات و مراسم مذهبی را خرافات نامید و از آزادی عقیده و وجدان بشری دفاع کرد. سه بار به اسیر فاشیان سلطنتی به زندان افتاد و با وجود حمایت فرانسوی اول پادشاه فرانسه چون حاضر نشد دست از عقاید خود بردارد از طرف پارلمان فرانسه محکوم شد به این که اول خفه اش کنند و سپس جسدش را در میدان اغصابه بسوزانند. این مجازات درباره او اجرا شد. (۱۴۹۰-۱۵۲۹)

برگرفته از سایت: "بایگانی مطبوعات ایران" irpress.org (مترجم) ۹۱

پنوانم در آن خانه‌نی خاص خود بنا گتم...»
ناتیری که رولان از اقامت دو ساله خود در ایتالیا پذیرفته است رؤیائی بودن شدید است. خود او در یادداشت‌های چاپ نشده‌ئی که برای کتاب «سفر داخلی» خود برداشته به‌این وسوسه شدید خویش به‌رؤیا اشاره نموده و اقرار کرده است که این گرایش شدید به‌رؤیائی بودن در نهاد او یا اواده و احساس ضرورت حیات و پا به‌عبارت بهتر با عمل و تحرك در جنگ بوده است. اینكه قطعه‌نی از خاطراتش كه بیست سال پس از آن تاریخ نوشته و در آن به‌مسأله رؤیائی بودن خود اعتراف کرده است:

«من باید اقرار كنم كه در سیرشتم عیبی نهفته دارم و آن میل به‌رؤیا است. من این سم را در طول حیات خود در رگ‌هایم داشتم. این سم گاه تند و مودئی، گاه مخفی و زیر جلی، اغلب به‌صورت یاد وطن، و گاه نیز به‌صورت افسون و جذبه گریبانگیر و مزاحم بوده است.

«در كودكی چون بر اثر بیماری ضعیف و نازك نازنجی بودم و در نوجوانی چنان كه باید برای زندگی (و یا بدقول آن زمان‌ها یرشد زندگی) تجهیز نشده بودم برای خود پناهگاهی در رؤیا جسته بودم. رؤیا برای من به‌منزله يك حیات ثانوی بود كه من آن را با موزيك و یا فعالیت‌های عرفانی و عاشقانه بنا می‌كردم. این سعادتى بود برای من كه تحت انضباط شدیدی جهت كار كردن بودم و این انضباط را فداكارى‌ها و انتظارات پدر و مادرم بمن تحمیل كرده بودند. و این خود خطری عظیم در برداشت كه در صورت فقدان آن انضباط و در صورت نبودن پدر و مادرم درشن زار نفرت و پیزاری از دربارونی با دنیائی فرود روم كه از همان ابتدای زندگی ضربه‌های كوبنده آن را تحمل كرده و رسوائی‌های آن را دیده بودم... من باور نمی‌كنم كه در سال‌های مدرسه و درس و امتحان وقت خود را تلف كرده باشم. من مطالعه بسیار كرده و در سیر زندگی خود چیزهای زیادی از وراى كتاب‌ها و بنجره اتاخم دیده‌ام: اما رؤیای نشرده و انبوه بدنجوی تب‌آلود در نهاد من توده می‌شد. این دو سال اقامتم در رم به‌رؤیاهايم امکان داد كه بی‌هیچ اكراه و طعن و لومی بشكفند و باز شوند: و همین خود در طول روزهای عمرم وقفه‌های لذت‌بخشی بود. در ضمن، نزدك هم بود كه خودم در رؤیاها غرق بشوم... من به‌قدر كافی از خوبی‌های رم گفتم (گرچه هیچ وقت كافی نخواهد بود) تا حق داشته باشم از خطرات آن هم دم بزنم: این شهر جادویی شور و شوق بازگشت به‌تكالیف و تلاش‌های زندگی‌م را برگرفته از سایت: "بایگانی مطبوعات ایران" irpress.org ۹۲

از من گرفته بود. روپا بر من چیره شده بود، می‌گوشید بیافریند و خلایق باشند و مدعی بود که تنها خود او باید بر سرنوشت من حاکم شود.»

در سال‌های ۱۸۹۱-۱۸۹۲ پس از آن که به فکر می‌افتد که یستی در جزیره کُرس بگیرد برای تقویت بنیه خود به یک سال مرخصی می‌رود. در اکتبر ۱۸۹۲ با کلوتیلد بره‌آل (Clotilde Breal) دختر میشل بره‌آل استاد زبانشناسی کلاسیک در کالج فرانسه ازدواج می‌کند و زن و شوهر جوان از آغاز ماه نوامبر بهرم سفر می‌کنند تا در آنتوا رولان به جمع‌آوری مطالبی برای نوشتن رساله ختم تحصیلی خود پردازد. در رم در نزدیکی میدان «اسپانیا» منزلی می‌گیرند و هر دو تا عید پاک سال ۱۸۹۳ در رم می‌مانند. رولان در مدتی کم‌تر از چهار ماه با جست‌وجو در استاد و مدارک منتشر نشده کتابخانه سانکتاچیلیا (Sancta Cecilia) مربوط به موسیقی و از جمله در نوشته‌های موتسوردری (Monte Verdi) آهنگساز معروف ایتالیا کلیه مدارک و سوابق لازم برای تدوین رساله خود درباره میادی اوپرا را جمع‌آوری کرد و در بازگشت به فرانسه یادداشت‌های خود را تنظیم و رساله‌اش را تدوین نمود.

در ژوئن ۱۸۹۵، در حالی که ۲۹ سال داشت، با دوجه بسیار عالی موفق به اخذ دکترای ادبیات شد و رساله اصلی دکترای خود را درباره «معانی نشأته غنائی مدون و تاریخ اوپرا پیش از لولئی و اسکارلائی» از زوری گذراند.

آن‌گاه مأمورندیس دوره‌های تکمیلی تاریخ هنر در دانشسرای عالی شد و از ماه نوامبر آغاز به کار کرد. از اکتبر به بعد بی‌آن که شخصاً علاقه چندانی داشته باشد به عنوان استادیار و کمک پروفیسور دانیل هالگوی به تدریس دوره علم الاخلاق پرداخت.

رولان در زمینه اخلاق نظرات جالبی دارد که بی‌مناسبت نیست یاوه‌ئی از آن‌ها را از یادداشت‌ها و نامه‌های او استخراج کنیم و در اینجا بیاوریم. اینک به چند فقره از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

در نامه‌ئی به هائری پاریوس نویسنده معروف می‌نویسد: «خود را در کثاره احساس کردن به معنای بیکاره بودن نیست.»

در نامه دیگری به لونی ژیه در ۱۹۰۱ می‌نویسد: «من به هر حال شاید فردا بمیرم، لیکن طوری عمل می‌کنم که انگار باید پنجاه سال دیگر زنده باشم.»

و نیز: «هرکس باید کار خودش را بکند؛ سیاحیان عهده‌دار حفظ و حراست از خاک مین و از مرزهای کشورند و منفکران باید اندیشه و فکر کشور را

برگرفته از سایت: «بایگانی مطبوعات ایران» irpress.org

محفوظ بدارند.»

و نیز: «من مطلق محض نمی‌شناسم! همه چیز حرکت است در جهت وجدانی درست و راست.»

در کتابی درباره زندگی کلرامبر آهنگساز و اوگنواز فرانسوی می‌گوید: «صمیمانه فکر کردن ولو برضد همه باشد باز به نفع همه است.»

و در همان کتاب آمده است: «این درست نیست که هدف طرق و وسایل نیل به آن را نوجیه می‌کنند. برای پیشرفت راستین طرق و وسایل از خود هدف نیز مهم‌ترند.»

در خاطراتش که به سال ۱۸۸۴ نوشته است می‌گوید: «بزرگ‌ترین رنج زندگی آن است که انسان در میان جمع انبوهی که دور و برش هستند خود را تنها حس کند.»

و بالاخره در ۱۹۱۰ گفته است: «رسالت شخصی من تماماً اخلاقی است!»

xalvat.com

برگرفته از سایت: "تابگانی مطبوعات ایران" irpress.org

سال‌های از ۱۸۹۵ تا ۱۹۳۷ را باید سال‌های مبارزه در زندگی او به حساب آورد. در دو ساله از ۱۸۹۵ تا ۱۸۹۷ رولان به طرح‌های دراماتیک خود ادامه می‌دهد و یک سری درام به رشته تحریر در می‌آورد که باید گفت هنوز در حالت طرح و تمرین باقی مانده‌اند و مجموعه آن‌ها به «تراژدی الهی» موسوم است. او در ۱۸۹۵ دوام «سن لویی» را به اتمام رسانید که در مجله پاریس در ماه‌های مارس و آوریل ۱۸۹۶ به چاپ رسید و سپس در ۱۸۹۷ «ژان دو بی‌بن» را نوشت که هنوز به چاپ نرسیده است.

از ۱۸۹۷ به بعد به تئاتر روی آورد و به نوشتن نمایشنامه‌های تاربخشی و فلسفی زیادی پرداخت که از آن جمله‌اند: آژرت (Aort) که توسط «مجله هنر دراماتیک» از مارس تا مه ۱۸۹۸ انتشار یافت و بازیگر معروف لونیه‌پو (Lugne-po) آن را در ماه مه ۱۸۹۸ بازی کرد.

و باز در ۱۸۹۸ «گرگ‌ها» را نوشت و آن درامی است که در مدت ۱۵ روز در گرماگرم ماجرای دریفوس نوشته شده و در ۱۸ ماه مه تحت عنوان «موریشوری» به نمایش در آمده است. این درام جذاب به شارل پگی (Ch. Peguy) نویسنده فرانسوی که از مدافعان دریفوس بود هدیه شده و توسط

خود او در انتشارات گ. پله با نام مستعار ل. سن ژوست انتشار یافته است. رولان از ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۴ با «مجله پاریس» و به خصوص با «مجله هنر دراماتیک» همکاری کرد و برای مجله اخیر شروع به نگارش گزارش‌ها و انتقادهای موسیقی و تئاتری و مقالاتی نمود که همه آن‌ها در ۱۹۰۳ در مجله‌ای با عنوان «تئاتر ملت» به چاپ رسیده است. در همان مجله درام دیگری از رولان با عنوان «پسروزی عقل» انتشار یافته (۱۸۹۹) که به سقوط زیروندن‌ها اختصاص داشته است. این نمایشنامه در ۱۹۱۳ نیز با دوام‌های «سن لونی» و «آیروت» در مجموعه‌ای تحت عنوان «تراژدی‌های ایمان» انتشار یافت و در تالار تئاتر «اُورژ» (Ouvrre) در ۲۱ ژوئن به نمایش گذاشته شد. در ۱۹۰۰ «دانتون» را نوشت که در آخر همان سال به نمایش درآمد و در فوریه ۱۹۰۱ چاپ دوم آن در مجله «دفاتر دوفته‌تی» به مدیریت پگی انتشار یافت. پس از آن پگی در ۱۹۰۲ درام «۱۴ ژوئیه» او را منتشر نمود که در ۲۱ مارس توسط «ژیه» در تئاتر وینسانس به روی صحنه آمد. سپس در ۱۹۰۳ درام «زمان آن فرا خواهد رسید» را نوشت که به الهام از جنگ بونرها تدوین یافته بود. در فوریه ۱۹۰۱ رولان زن خود را طلاق داد و خود در این باره دو نامه‌ای که به دل ژیه نوشته است چنین می‌گوید: «سخن بر سر جدا شدن از کسی است که دوستش داشته‌ام و هنوز هم دوستش دارم، چون هیچ کدام از ما دو تن حاضر نیستیم خود را فدای دیگری کنیم و زندگی ما دو تن به دو سمت کاملاً مخالف هم می‌رود.» سپس اضافه می‌کند: «می‌خواهم زندگی هشت سال پیش خود را از سر بگیرم.»

salvat.com

رولان پس از جدا شدن از همسرش دوباره به خانه پدر و مادرش در خیابان «اوبسروا توآر» رفت، لیکن در ماه آوریل آبارتسان کوچکی در خیابان مونپارناس اجاره کرد و به آنجا نقل مکان نمود.

از ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۴ همکاری با «مجله تاریخ و انتقاد موسیقی» را که بعدها فقط «مجله موسیقی» خوانده می‌شد آغاز کرد. از ماه مه ۱۹۰۲ در مدرسه «تحصیلات عالی اجتماعی» به تدریس تاریخ موسیقی پرداخت و تا سال ۱۹۱۱ به این کار ادامه داد.

رولان سخت عاشق موسیقی بود و خود از پیانو می‌نواخت. نوشتن شرح حال موسیقی‌دانان بزرگی چون بتهوون و هندل و زمان بزرگ ژان کریستف بر مبنای همین عشق و علاقه تحلیلی یافته است. در ۱۹۰۳ در مجله «دفاتر

درهفته‌نی» به‌مدیریت پگی به‌انتشار زندگی شهرون پرداخت. و باز در همان مجله به‌نگارش و چاپ يك سري شرح حال‌های نایم از «زندگی مردان مشهور» تحت عناوین: «موسیقی‌دانان پیشین»، «موسیقی‌دانان امروز»، «سفری موسیقائی به‌سرزمین گذشته» آغاز کرد که به‌قول خودش از آن‌ها درس شجاعت می‌گرفته: «بیایید تا از نفس قهرمانان استثنائی کنیم».

ارادت رولان به‌پیشه‌وون به‌درجه‌نی است که درباره‌ او چنین می‌گوید: «او قهرمانی‌ترین نیروی هنرمندن است، او بزرگ‌ترین و بهترین دوست کسانی است که رنج می‌برند و می‌آرزو می‌کنند».

و علاقه‌اش به‌موسیقی نیز از این جمله پیدا است: «برای این که در مورد نحوه‌ کار کردن خودم حقیقت را گفته باشم می‌گویم که وضع روحی من همیشه وضع روحی يك موسیقی‌دان است نه از آن يك نفاس» (۱۹۰۹).

و این جمله را هم از نامدنی از نامه‌های رولان به‌کلارا کوله (G. Collot) نقل می‌کنیم که در آن اشاره‌نی به‌علاقه‌ او به‌موسیقی درج است: «زیان واقعی من موسیقی است... موسیقی است که از من يك شهروند جهانی ساخته است، این فکر و مغز من نیست که در وجود من جهان وطنی است بلکه دل من است...» (۱۹۰۶).

در نوامبر ۱۹۰۴ مأمور می‌شود که يك دوره‌ تکمیلی تاریخ هنر را در دانشگاه سوربن تدریس کند (چون دوره‌ درس مدرسه‌ تحصیلات عالی اجتماعی به‌دانشگاه سوربن انتقال یافته بود). رولان در آن دانشگاه کم‌کم جایی هم برای موسیقی می‌گشاید و به‌تدریس تاریخ موسیقی می‌پردازد.

علاقه‌ او به‌تاریخ و به‌موسیقی نوأم است و توأم کردن شرح زندگی مردان بزرگ و به‌خصوص موسیقیدانان بنام از همین علاقه ریشه می‌گیرد. او از شرح حال مردان بزرگ می‌خواهد هم درس فعالیت و تحرک و پشت‌کاو بگیرد و هم درس شجاعت و شهامت، و سپس این درس‌های اخلاقی را در نمایشنامه‌های خود که به‌چهره‌های بزرگ انقلاب اختصاص داده است منعکس کند: در «گرگ‌ها» دانتون را و در «۱۴ ژوئیه» روبسیر را.

و درباره‌ صداقت خود در تاریخ‌نویسی چنین می‌گوید: «قریحه‌ تاریخ‌نویسی در من ممکن نیست هیچ گاه دستخوش هوس‌های شخصی و ترس‌ویسم‌شود. این فوق مشاهده می‌کند، مطالعه می‌کند، می‌ستجد، و تا وقتی که همه‌ اسناد و مدارك مربوطه را به‌دست نیاورده است به‌داوری

برگرفته از سایت: "بایگانی مطبوعات ایران" irpress.org

نمی‌نشینند.»

و در خاطراتش آورده است که: «سال ۱۸۸۴ سالی است برای من که به‌طور کامل به‌تصرف بنه‌وون و واگتر در آمده‌ام... پیش از آن بلاسکلپف بودم...»

و در نامه‌نی به‌یکی از دوستانش آمده است: «از طرف مادری موسیقی و اخلاقی جدی و این گرایش‌های مذهبی ژانستیسیتی و پورتینی که شما از آن سخن پهمیان آورده‌اید. از طرف پدری نیروی زندگی و خوش‌بینی غربی و خلل‌ناپذیر با همه شمه‌ها و فرسودگی‌ها و خستگی‌های زودگذر...».

و چون می‌خواهد از اختلاط شدید عشق به‌هنر با وجود خود دم بزند می‌گوید: «هنر با روح من عجین است، زیرا در آن زبانی می‌بینم گویای اسرار درون که کلمات از بیان آن عاجزند.»

و در ژان کریستف درباره قهرمان کتاب خود می‌گوید: «او به‌استادان عزیزش یعنی به‌نوایی می‌اندیشد که روحشان در موسیقی‌های او زندگی از سر گرفته است.»

و بالاخره هاله وی درباره‌او می‌گوید: «رومن رولان کاملاً به‌حال مربوط است و از آن خود ما است و چه کسی بیش از او چنین است؟ با این حال چیزی کهنه و قدیمی در نبوغ او وجود دارد...».

و همین عشق شدید به‌موسیقی و به‌تاریخ آن است که رولان ده سال از بهترین دوران عمر خود از ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۲ را به‌خلوت می‌نشیند و به‌تألیف رمان عظیم خویش که حماسه‌نی از هنر موسیقی است می‌پردازد. این کتاب بزرگ که به‌وسیله آقای اعتمادزاده به‌آذین به‌فارسی ترجمه شده است حماسه‌نی است هنری از زندگی يك موسیقیدان خیالی، متضمن تاریخ يك نسل گذشته. ژان کریستف بتدریج در مجله «دقاتر درهفته‌نی» منتشر می‌شد و بر قدر و اعتبار آن مجله می‌افزود.

اینک ذیلاً به‌ترتیب تاریخ تألیف و انتشار به‌ذکر قسمت‌های مختلف کتاب که اغلب آن‌ها به‌هشگام تعطیلات تابستانی نویسنده در سوئیس نگارش یافته‌اند می‌پردازیم.

۱. سمپده ژوئیه - اکتبر ۱۹۰۳ - ۱۶ و ۲ فوریه ۱۹۰۴

۲. صبح

۳. جوانی؛ ژوئیه - اکتبر ۱۹۰۴ - ۱۰ ژانویه ۱۹۰۵

برگرفته از سایت: "بایگانی مطبوعات ایران" irpress.org ۹۷

۴. طغیان: ژوئیه ۱۹۰۵ - بهار ۱۹۰۶ - ۱۳ نوامبر - ۱۱ دسامبر ۱۹۰۶ و ۲ ژانویه ۱۹۰۷.

۵. بازار سرمیدان: ژوئن - آخر اوت ۱۹۰۷ - ۱۷-۲۴ مارس ۱۹۰۸

۶. آنتوانت: اوت - پایان اکتبر ۱۹۰۷ - ۳۱ مارس ۱۹۰۸

۷. در خانه: پایان اوت ۱۹۰۷ - سپتامبر ۱۹۰۸ - ۱۶ و ۲۳ فوریه ۱۹۰۹

۸. دوستان: ژوئن - آغاز سپتامبر ۱۹۰۹ - ۲۵ ژانویه و ۸ فوریه ۱۹۱۰

۹. خاورستان مشتعل: پایان ژوئیه ۱۹۱۰ - ژوئیه ۱۹۱۱ - ۳۱ اکتبر و ۷ نوامبر ۱۹۱۱

۱۰. روز نو: پایان ژوئیه ۱۹۱۱ - ژوئن ۱۹۱۲ - ۱ و ۱۵ اکتبر ۱۹۱۲

خود رولان پس از تکمیل کتاب می‌گوید: «با جدا شدن از کریستف احساسی به‌جز رهایی ندارم.»

این کتاب در ده جلد از طرف مؤسسه انتشاراتی اولندورف به‌چاپ رسید و از ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۲ به‌تدریج هر ده جلد آن انتشار یافت.

در خلال آن مدت رولان به‌انتشار آثار دیگری نیز پرداخته است. بدین شرح:

در باره میکال آنز (۱۹۰۵) و زندگی‌نامه میکال آنز که از آغاز ژوئیه تا ۲۱ اکتبر ۱۹۰۶ در مجله «دفاتر دوهفته‌نی» انتشار می‌یافت؛ مجموعه مقالات انتقاد موسیقی در دو جلد (۱۹۰۸)، درباره هندل (۱۹۱۰)، زندگی‌نامه تولستوی (۱۹۱۱) و بالاخره مجموعه درام‌هایش در دو جلد تحت عنوان «تثائر انقلاب» (۱۹۰۹) و «تراژدی‌های ایمان».

و آندره ژید، یکی از بزرگان ادب زمان او که درباره ژان کریستف اظهار نظر کرد گفت:

«چیزی که مرا سخت متعجب کرده این است که چگونه نویسنده به این راحتی از قهرمان خود (ژان کریستف) يك آلمانی تمام عیار ساخته است.» حال که در سال‌های ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۲ زندگی رومن رولان هستیم و قبلاً تأثرات روحی او را به‌هنگامی که بیست ساله بود و نیز به‌هنگامی که بیست و برگرفته از سایت: "بایگانی مطبوعات ایران" irpress.org

پنج ساله بود باز گفتیم بی‌متاسبت نمی‌دانیم که تأثرات روحی او را به‌ترتیب
درسی و پنج سالگی (۱۹۰۱)، در چهل سالگی (۱۹۰۶) و نیز در پنجاه
سالگی (۱۹۱۶) در اینجا بیاوریم.

salvat.com

در سی و پنج سالگی

رولان در ۲۵ اکتبر ۱۹۰۱ در نامه‌نی به‌لونی ژنه (Louis Gillet) چنین

می‌نویسد:

«روزها بر من می‌گذرد بی‌آن که کسی را ببینم یا نامه‌نی دریافت کنم. این
سکوت عظیم که اگر نگویم جان‌شین حرکت جهان است لا‌اقل به‌جای
سرودهای جهان است که دوسال‌های پیشین به‌گوشت می‌رسید گاه گاه قدری
گیج می‌کنده ولی من به‌آن عادت خواهم کرد. اکنون آرامم و حتی می‌توانم
تحمل این را هم بکنم که وقت فرو رفتن به‌رویا و نوشتن و زیاده‌ها و تمام وقت
پرداختن به‌کارهای کوچک را ندارم. من دیگر عجز و شتابزده نیستم. شاید
فردا بمیرم و یا این حال چنان رفتار می‌کنم که انگار باید پنجاه سال دیگر عمر
بکنم. این است که بدو می‌گویند بر عرض شخصیت خود از پایه تا رأس
بیفزایم. بی‌های آن را که قدری نشست کرده‌اند از نو بریزم و در همه‌اتاق‌ها و
طبقه‌های خانه‌ام هوای بیش‌تر و نور بیش‌تری وارد کنم...»

در چهل سالگی

در ۹ ژوئیه ۱۹۰۶ در چهل سالگی خود در نامه‌نی به‌الزاولف (Elsa Wolff)

چنین می‌نویسد:

«آری، من در سوربن هستم. امسال چهل سالم شده است. من پدر
خوشبختی برای خانواده خود نیستم. پسا چیزها دیده و بسیار غم‌های بزرگ
داشته‌ام. یکی دو بار در زندگی نزدیک بود قایم در آب غرق شود، و اگر نشده
برای این است که یدنه آن قرص و محکم بوده است. و به‌علاوه شما
که می‌دانید، من پدناخدای آن ایمان دارم. و این ناخدا خدا نیست بلکه «من»
درونی است. در اندرون من خسته دل است که من خود تکان می‌خورم و
حرکت می‌کنم ولی او به‌راهم می‌برد. اشخاص زیادی را می‌شناسم لیکن
درخانه کوچکی در نزدیکی لوکزامبورگ تنها زندگی می‌کنم.»

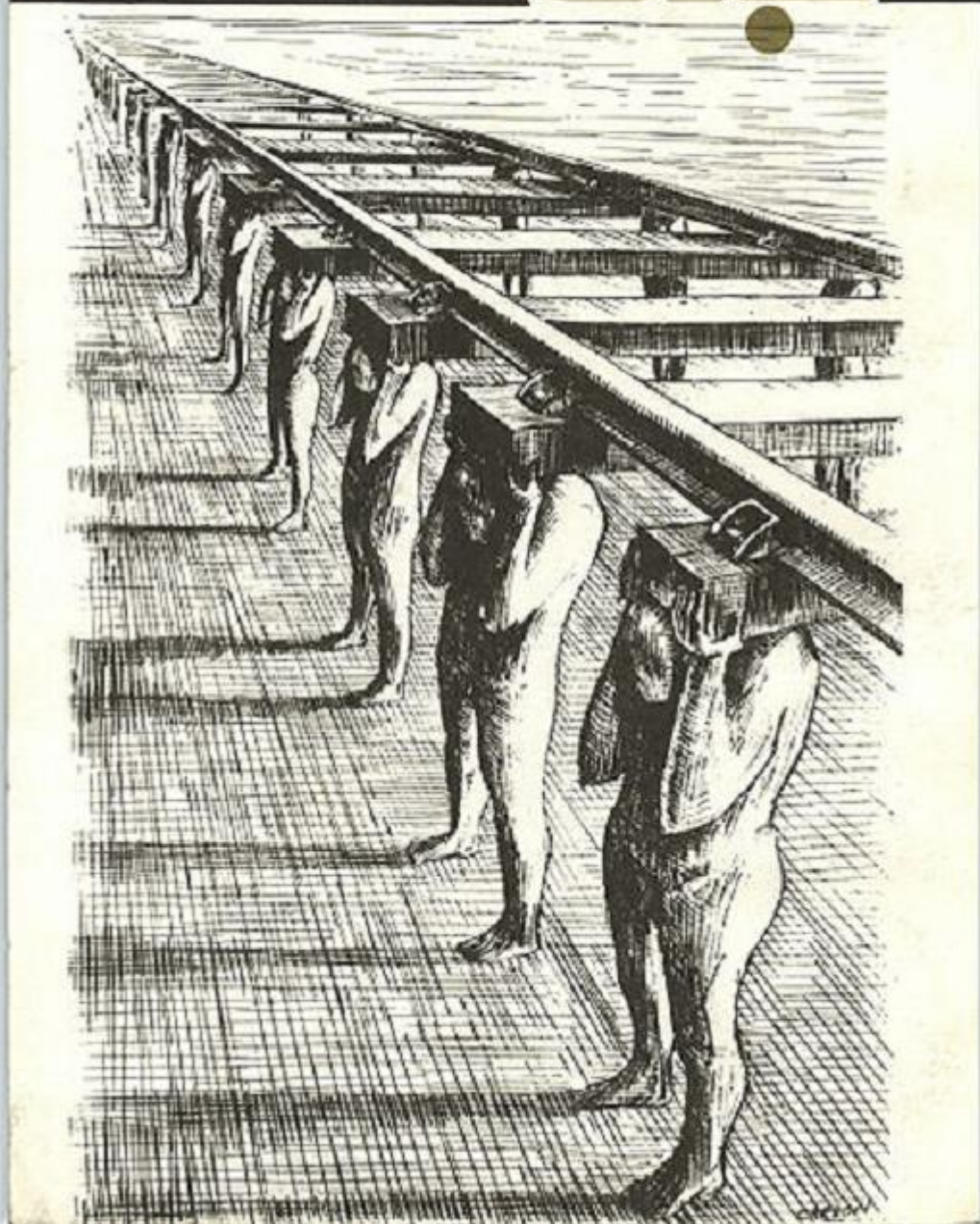
برگرفته از سایت: «بایگانی مطبوعات ایران» irpress.org

۱۵

xalvat.com

سال اول
۲۲ آبان ماه ۱۳۵۸

کتاب
جمعه



طرح روی جلد: از کاردون

نژدین و تنظیم صفحات: ابراهیم حقیقی

xalvat.com

به عنوان سپاس از يك دوست خوب و همکار گویا و هنرمند تذکار این نکته را لازم می‌دانیم که امور تنظیم و نژدین صفحات مجله را از ابتدا تا شماره ۱۲ علیرضا امیبهید متعهد بوده است. علیرضا که کارهای خود را با نقش عبتکی امضا می‌کرد و به‌خصوص طرح بسیار گویا و دلنشین روی جلد شماره دوازده (به‌مناسبت شب‌های قانون نویستندگان) نمونه روشنی از کارهای اوست کار بسیار سنگین تنظیم و نژدین کتاب جمعه را يك تنه برعهده داشت. سپاس یکایک همکاران ما نثار اوست.

بها ۱۰۰ ریال برگرفته از سایت: "بایگانی مطبوعات ایران" irpress.org



هفته‌نامه سیاست و هنر

سر دبیر: احمد شامعلو

با همکاری شورای نویسندگان

مکاتبات با صندوق پستی ۱۵۰۱۱۳۲ (تهران)

مرکز پخش: تلفن ۸۲۸۸۳۲ (تهران)

مطالب رسیده به هیچ عنوانی قابل استرداد نیست. شورای دبیران در حاک و اصلاح مطالب آزاد است.

بهای اشتراک

برای ۵۰ شماره ۴۰۰۰ ریال

برای ۲۵ شماره ۲۲۵۰ ریال

برای ۲۵ شماره در اروپا ۲۲۵۰ ریال

برای ۲۵ شماره در آمریکا ۴۰۰۰ ریال

که قبلاً دوبالت می‌شود

خواستاران اشتراک می‌توانند مبلغ لازم را از نزدیک‌ترین شعبه هر يك از بانک‌ها به حساب شماره ۴۲۰ بانک سپه (شعبه انو بانک باشگاه) واریز کنند و رسید آن را به‌ضمیمه نشانی خود و با قید این که مجله را از چه شماره‌ای می‌خواهند به نشانی پستی «کتاب جمعه» بفرستند.

شماره‌های گذشته هفته‌نامه را می‌توانید از کتابفروشی‌های مقابل دانشگاه تهران تهیه کنید.

کتابخانه جمعه ۱۵

سال اول
۲۳ آبان‌ماه ۱۳۵۸

xalvat.com

برگرفته از سایت: "بایگانی مطبوعات ایران" irpress.org

عکس

- سرمایه، تکنولوژی، و توسعه
ختری سگدات
- ۱۰۴ ترجمه و نقلیه‌ی الوهیم انصاری
- پانزده‌هشت‌های روزانه چه گویند
- ۱۱۰ ترجمه م. معلم
- ایرتد شمالی...
- منیل غارل
- ۱۱۱ ترجمه ی. ایلزری
- تاریخ و پراشیک ایشامی...
- زان شتر
- ۱۳۵ ترجمه خسرو شاکری
- نقد و بررسی ترجمه یک کتاب
- ۱۵۰ ا. مصححی
- نصرت کریمی و صورتک‌هایش
- ۱۵۰ غلامحسین ساعدی

- طرحی از تارپوش و لایپور...
- ۲ ۱۱۲
- کاریکاتوری از سعید درم‌پخش
- ۱۰۹ ۱۰۹

مقاله‌های مقالات

قصه

- مرگ بزرگ
- تعابضانه‌ی از بهرام پنهانی
- ۱۶ ۱۶

- شوراهاى شهر...
- محمد مختاری
- ۲ ۲
- نوشته‌های سیاسی کانکا
- بهرام مقدانی
- ۶۰ ۶۰
- رومن وولان (۲)
- محمد قاضی
- ۶۴ ۶۴
- اعتلای رمان‌نویسی در ایران (۳)
- م. ع. میانظر
- ۱۳ ۱۳



۲
محمد قاضی:
رومن رولان

برگرفته از سایت: "بایگانی مطبوعات ایران" irpress.org

در پنجاه سالگی

و بالاخره در ۲۹ ژانویه ۱۹۱۶ در «روزنامه جنگ» چنین می‌نویسد:
«جشن پنجاهمین سال تولد من است و من از این بابت هیچ به‌خود نمی‌بالم. گاش می‌توانستم با همین روحیه امروز بیست سال به‌عقب برگردم! و عجب آن که دل من امروز از دل بیست سال پیشم جوان‌تر است. زندگی به‌نحوی مضحکی کوتاه است. حس می‌کنم تازه در اول راه زندگی هستم و حال آن که نیم قرن از عمرم را طی کرده‌ام.»

در بیست و هشت اکتبر ۱۹۱۰ رومن رولان تصادف شدیدی با اتومبیل می‌کند که بر اثر آن سه ماه بستری می‌شود. در ۲۳ فوریه ۱۹۱۱ به‌ایتالیا می‌رود تا دوران نقاهت خود را در آنجا بگذراند. در ایتالیا قسمتی از اوقات استراحت خود را صرف خواندن مجدد آثار تولستوی می‌کند تا به‌مناسبت مرگ آن نویسنده بزرگ روس که در ۲۰ نوامبر ۱۹۱۰ اتفاق افتاده بود مقاله‌ای جهت «مجله پاریس» تهیه کند. و همین مقاله بود که بعدها بسط و تفصیل پیدا کرد و تبدیل به آن کتاب معروف شد که رولان درباره زندگی تولستوی نوشته است. رولان تابستان ۱۹۱۱ را در سویس گذراند و در آن جا برای شکستگی‌های شفا نیافته استخوان‌هایش تن به‌یک عمل جراحی تازه داد. در ۲۷ فوریه ۱۹۱۲ در دعوائی که علیه عامل تصادف در دادگاه طرح کرده بود در مرحله پژوهشی هم حاکم شد و طرف او محکوم گردید به‌این که مبلغ ۲۵۰۰۰ فرانک به‌عنوان غرامت آسیب‌های وارده و خسارات دعوی به‌وی پرداخت. رولان باز هم در بازو و ساق چپ خود نشانی از کوفتگی و نقص عضو احساس می‌کرد.

در ژوئیه ۱۹۱۲ پس از گذراندن دو سال تعطیل که سال آخر آن را در ایتالیا برای نوشتن داستان گرازیا (Grazia) گذرانده بود از عضویت دانشگاه سوربن استعفا داد تا بتواند تمامی وقت خود را صرف تکمیل اثر خویش کند.

xaivat.com

رولان ماه‌های آوریل و سپتامبر ۱۹۱۳ را در سویس می‌گذراند و در آنجا با فراغ بال و آسایش خاطری که از تکمیل اثر بزرگ خود ژان کریستف پیدا کرده است به‌نوشتن رمانی سرگرم می‌شود که منعکس‌کننده کیفیات روحی و خصوصیات اخلاقی و اجتماعی مردم بورگونی است. این رمان معروف را که برگرفته از سایت: "بایگانی مطبوعات ایران" irpress.org

کولا پرونیون (Colas Breugnon) نام دارد همه می‌شناسیم. در ماه ژوئن همان سال آکادمی فرانسه جایزه بزرگ ادبی خود را به رولان اختصاص داد و او که ناخودآگاه در کسب این جایزه رقیب «پگی» شده بود از نظر علاقه‌نی که به دوست خود داشت گفته بود: «مرده شور این جایزه‌ها را ببرد» در ماه مارس ۱۹۱۴ به آپارتمان دیگری که بزرگ‌تر و راحت‌تر است و در کوچه «بواسوناد» واقع است نقل مکان می‌کند.

در آغاز ژوئن همان سال بار دیگر هوای سویس به سرش زد و به آنجا سفر کرد. در سویس بود که اعلان جنگ جهانی اول غافلگیرش کرد و او که از این خبر یکه خورده بود گفت: «این شش ماه گذشته مرا در رؤیایی از خوشی و سعادت پیچیده بود لیکن آرزو جنگ مرا از آن حالت خوش بیرون آورد» و چون در آن هنگام چهل و هشت سال داشت و از سن احتشاش برای سر بازی و رفتن به جبهه گذشته بود و جسماً نیز قابلیت و صلاحیت احتشاش شدن به خدمت سر بازی را نداشت به فرانسه باز نگشت.

در دوم سپتامبر با وساطت دوستش پُل سِپِل (Paul Seippel) نامه سرگشاده خود را به عنوان گِره‌ه‌ارْت هَاژِیْمَان (Gerhart Hauptmann) نویسنده آلمانی در خصوص ویرانی‌هایی که قوای آلمان در شهر لَوَوْن (Louvain) شهردانشگاهی بلژیک به بار آورده بودند در روزنامه «ژورنال دوژنو» به چاپ رسانید. اینک ما اینجا قسمتی از آن نامه را که نشان می‌دهد رولان با آن روح بزرگ انسان‌دروسی و روشنفکری خود از تعصبات قومی و نژادی به دور است برای نمونه می‌آوریم:

«آقای گره‌ه‌ارْت هَاوِیْمَان، من از آن فرانسوی‌هایی نیستم که آلمانی‌ها را وحشی می‌دانند. من با عظمت فکری و معنوی نژاد نیرومند شما آشنا هستم و می‌دانم که چه دین بزرگی به متفکران آلمان باستان دارم. هم اکنون نیز وجود مرشد بزرگواری چون گوته (Goethe) و سخنان والای او را به یاد دارم. مردی که به تمامی عالم بشریت تعلق داشت، مردی که از هرگونه کینه و عناد و تعصب ملی بری و عاری بود و روح بزرگ و آرام خود را در سطحی چنان بالا نگاه می‌داشت که خوشبختی یا بدبختی ملل دیگر را همچون خوشبختی یا بدبختی ملت خود احساس می‌کرد. من در تمام مدت عمرم در این تلاش و نقلا بوده‌ام که افکار و روحیات در ملت خودمان را به هم نزدیک کنم، لیکن دویغا که تبه‌کاری‌ها و بی‌رحمی‌های این جنگ لعنتی که ایشان را به قصد نابودی تمدن اروپایی درگیر می‌کند هرگز نخواهد گذاشت که من فکر خود و دیگران را برگرفته از سایت: "بایگانی مطبوعات ایران" irpress.org

از لوث كينه ياك كنم. دلايل من براي اين كه امروز ناپت كنم كه از دست آلمان شما رنج مي برم سياست آلمان و وسايلي را كه براي نابودي تمدن اروپا به كار مي برد چنانكارانه مي دانم هرچه باشد از احترامم نسبت به متفكران و هنرمندان بشردوست آن كم نمي كند...»

و گويا رولان اين نامه را بر اثر مطالعه تلگرافي نوشته است كه از برلن در همان روزهاي اوایل جنگ مخايره شده بود و طی آن اعلام کرده بودند: «شهر قديمي لودن كه از حيث آثار هنري بسيار غني بود ديگر وجود خارجي ندارد»

و سپس رولان در تاريخ ۱۵ دسامبر مقاله معروف خود را تحت عنوان «فرائز از معركه» كه نخستين مقاله از سلسله مقالاتي به همين عنوان بود در آن روزنامه چاپ كرد. اين مقالات بعدها يکجا و به صورت مجلدي جداگانه يا همان عنوان «فرائز از معركه» در نوامبر ۱۹۱۵ در پاریس به چاپ رسيد. اين كتاب قبلاً با نام «فرائز از كينه» به چاپخانه رفته بود و من خود نصوري از نخستين برگ كتاب را كه رولان به خط خود كلمه «كينه» را خط زده و بالاي آن نوشته است «معركه» داده ام. در ذيل چند سطر از مقدمه اي را كه خود رولان بر اين كتابش نوشته است مي آوريم تا نصوري هر چند ناقص از آن به دست داده باشيم:

«مليت بزرگي كه در معرض هجوم جنگ قرار گرفته است وظيفه اش تنها دفاع از مرزهاي خود نيست بلكه بايد عقلش را نيز حفظ و حراست كند. آري، چنين ملتي بايد عقل و متعلق خود را از احلام و رؤياهاي بيجهل از مظلالم و از حماقت هائي كه بلای خاتمانسوز جنگ پيش مي آورد نجات بدهد. هر كس بايد كار خودش را بكتد؛ لشكريان خاك ميهن را حراست كنند و مردان متفكر از فكر و اندیشه او دفاع نمايند. هرگاه خردمندان مملكت فكر او را در خدمت هوي و هوس هاي مردم يگذازند محتمل است كه خود ابزارهاي خوبي براي اين كار باشند، ليكن اين خطر در پيش است كه به فكر مملكت - كه البته جزء مايملك ملت نيست - خيانت بكنند. يك روز تاريخ به حساب هر يك از ملت هاي درگير در جنگ رسيدگي خواهد كرد و ميزان اشتباه ها و دروغ ها و ديوانگي هاي نفرت انگيز هر يك از آنان را خواهد سنجيد. ما بايد بگوشيم تا از آن ما در نرازوي تاريخ سبك بپايد.

«به كودك اتجيل عيسي مسيح و آرمان مسيحيت مي آموزند؛ در تعليم و تربيتي كه در ديستان به بچه مي دهند هغه سعي و كوشش خود را به كار مي برند برگرفته از سايت: "بايگاني مطبوعات ايران" irpress.org

تا در وجود او فهم و ادراك فكرى و عاطفى خانواده بزرگ بشرى را تحريك و تهيج كنند. آموزش كلاسيك ريشه‌ها و تنه مشترك تمدن بشرى را درمآواره اختلافات نژادى و تفاوت‌هاى ظاهرى به او مى‌نمايانند. هنر او را وامى‌دارد كه ريشه‌هاى عميق نبوغ ملت‌ها را دوست داشته باشد و دانش ايمان به وحدت عقل و خرد را به او تلقين مى‌كند. آن نهضت عظيم اجتماعى كه دنيا را نو مى‌كند تلاش مشكل طليقات زحمتكش را براى متحد شدن در اميدها و مبارزه‌هاى كه سدهاى راه پيشرفت ملت‌ها را درهم مى‌شكنند به او نشان مى‌دهد...»

رولان از سوم اكتوبر ۱۹۱۴ تا سوم ژوئيه ۱۹۱۵ در خدمت و اختيار مؤسسه‌اى قرار گرفت به نام «آژانس بين‌المللى اسيران جنگى» كه توسط دكتور فرى بر (Ferriere) و تحت نظارت صليب سرخ بين‌المللى در ژنو تاسيس يافته بود.

در ژانويه ۱۹۱۶ هانرى گيلبو (H. Guilbeux) نامى در ژنو مجله‌اى داير كرد به نام «فردا» و رولان ناپايان دوره انتشار آن (اكتوبر ۱۹۱۸) با آن همكارى كرد. مقالات رولان كه در آن مدت در مجله نامبرده بتدرىج چاپ شده بود در ۱۹۱۹ در مجلد جداگانه‌اى تحت عنوان «پيشازان» به چاپ رسيده است.

رولان در دوم نوامبر ۱۹۱۶ خطاب به ملت‌هاى شكست خورده و زيان ديده از جنگ فرياد بر مى‌دارد: «اگر اين جنگ نخستين نمره‌اش تجديد اجتماعى همه ملت‌ها نباشد در اين صورت وداع اى اروپا... تو راه خود را گم كرده‌اى و اينك در گورستان قدم بر مى‌دارى.»

در سيزدهم نوامبر ۱۹۱۶ فرهنگستان سوئد جايزه نوبل ادبيات مربوط به سال ۱۹۱۵ را به رولان اختصاص داد و او مبلغ آن را به صليب سرخ بين‌المللى و به بعضى از مؤسسات خيريه فرانسوى اهداء كرد.

در اول ماه مه ۱۹۱۷ خطاب به روسيه آزاد و آزادى‌بخش قرياد برآورد كه: «صلح و آزادى را براى اروپا بهارمغان بياور!»

در ۱۵ آوريل ۱۹۱۸ رولان اثر تحقيقى خود درباره آمپدوكل و اگرېزانت (D'agrigente Empedocle) را به پايان رسانيد و آن كتاب در ژنو انتشار يافت. (آمپدوكل فيلسوف و پزشك و جادوگرى بود كه در قرن پنجم قبل از ميلاد مسيح در شهر آگرېزانت از شهرهاى ايناليا در جزيره سيسيل مى‌زيست و پيشواى يك فرقه دموكراتيك بود كه نظريه فلسفى خود را بر دو مركزه از سبابت: "بايگانى مطبوعات ايران" irpress.org

اصل عشق و کینه قرار داده بود.) سپس به تدوین نمایشنامه لیلولی (Liluli) که نمایش طنزآمیز و کمدی است پرداخت و پس از آن کتاب کلرامبئو (Clarambault) را که به قول خودش «تاویخ یک وجدان آزاد به هنگام جنگ» است نوشت.

در ۱۹۱۹، در حالی که خود او هنوز در سوئیس بسر می برد رمان کولا پرونیون او، که در ۱۹۱۳ به پایان رسیده بود چاپ شد و متعاقب آن لیلولی انتشار یافت.

رولان هنوز دور از وطن است و آنچه مسلم است اندیشه مهاجرت و جستجوی دوستانی تازه در بطن آثار او مشهور است. وقتی دوستانش ملاقاتش می کنند که چرا این قدر دور از وطن بسر می برد و از اوضاع هموطنانش و یارانش غافل است در جواب می گوید: «طبیعت مرا دور بین کرده است؛ دیگران از نزدیک خوب می بینند، اما چشمان من طوری تعبیه شده اند که از دور بهتر می بینند.» و در مورد نداشتن دوست و غریب افتادگی خود می گوید: «من نیز از نداشتن دوست به شدت رنج می برم. شما خیال می کنید که من پی دوست نمی گردم؟ البته می گردم و کسانی که لیاقت دوستی مرا داشته باشند خودشان هم مثل من هستند، یعنی در انزوا و غربت و سکوت رنج می برند. ایشان نیز مثل خود من نمی توانند امتیازی به دنیا بدهند. بنابراین من باید وسیله‌نی بیابم که به جان‌های ناشناخته و ناآشنا مراجعه کنم و برای همین است که می نویسم؛ و این همه موضوع زندگی من است...» وی علاوه بر امکان گریز از تنفس در هوایی که به قول بعضی‌ها «فرانسویان آن را از عهد لوتی چهاردهم به بعد برای تنفس ناسالم می‌دانند» با اقامت‌های متعدد و طولانی خود در سوئیس موجبات استقلال اخلاقی و حتی فکری خویش را تأمین کرده است. چنان که می‌گوید: «دور از مدهای ادبی و اجتماعی و دور از سیاست و مجامع هنری با نوشته‌های خود استقلال مادی را به اندازه‌نی که بتوانم بدون تجمّل و در کناره زندگی کنم به دست آورده‌ام. (و همین خود بزرگ‌ترین تجمّل است!)...»

و چنین راحت بودن در صداقت و صمیمیت که در عین حال میثی بر به کار گرفتن قضاوتی از روی عقل و مکاشفه عقلانی و شخصی بود در عمل به قالب هیچ قانون اخلاقی معتبری نمی‌خورد و پا هیچ سیستم سیاسی خاصی چور در نمی‌آمد، و با این حال فقط با برخی از مقررات این و آن تطبیق می‌کرد، چنان که خود او هم متوجه این نکته بود و به این جهت در ۱۹۰۲ بدیل ژیه نوشته برگرفته از سایت: "بایگانی مطبوعات ایران" irpress.org

بود: «نشاط من و تکلیف من دو روی زمین این است که هرچه بیشتر از این دنیا بفهمم و بگوئیم تا از عقل و منطق تاینالک که دستخوش تعدی و تجاوز همه احزاب واقع شده است دفاع کنم و آن را سالم و دست نخورده نگاه دارم.» و در ۱۹۱۹ به هائری پاریس می نویسد: «هرکس که مرا می شناسد و تنها یکی از کتاب های مرا خوانده باشد می داند و می گوید آیا لحن من لحن یک آدم «لاقید» است یا برعکس لحن کسی است که از ونج های جهان جگرش ریش است و برای نسکین یا نخلیق آن ها مبارزه می کند.»

با ایده آلیست های مهربان یا متحجر نظیر بورژ نیر دمخور و سازگار نیست و درس میسترال (Mistral) را که در ۱۸۹۴ با او دیدار کرده بود هنوز به یاد دارد. دوسی که طنین آن هنوز عمیقاً در وجود او باقی است: «او (میسترال) گفته است که انسان هر کار خوبی که می کند بیش تر مدیون ضمیر ناخود آگاه خویش و حتی سادگی خویش است.» من از این طرز بیان که تا به این اندازه با بیان هنرمندان پاریسی منابر ولسی با طرز فکر خود من مطابق است سپاسگزارم. به عقیده من حقیقت این است که انسان همیشه در جست و جوی حقیقت است.

در چهارم مه ۱۹۱۹ به پالین مادرش که سخت بیمار بود فراخوانده شد و لذا به فرانسه بازگشت. مادرش در ۱۹ ماه مه چشم از جهان فرو بست. رولان درباره او گفته است: «من بهترین خصایصی را که در وجود خود سراغ دارم یعنی عشق به موسیقی و ایمانم را از او یاد گرفته ام.»

در ۲۳ ژوئن ۱۹۱۹ معاهده صلح ورسای بین دول متخاصم در جنگ بین الملل اول منعقد می شود. رولان در این باره می گوید: «صلحی غم انگیز است. میان پرده ای است مسخره بین دو صحنه کشتار ملت ها. ولی چه کسی به فکر فردا است؟»

در ۲۶ ژوئن اعلامیه استقلال فکر که بیانیه منتشر در روزنامه «اومانیه» (انسایت) و پامضای هزار و تفری از روشنفکران و نویسندگان تمامی دنیا بود در پاریس زبانه سروردا کرد. رولان با این که خود یکی از امضاء کنندگان آن بیانیه است خود را روشنفکر نمی داند و در این باره می گوید «در جامعه ای که به طرزی متوازن و هماهنگ توسعه یافته است اصطلاح روشنفکر قاعدتاً نباید بیانگر طبقه جداگانه ای باشد.»

رولان در ۲۶ اوت ۱۹۱۹ نامه ای به تاگور می نویسد که در آن امید خود را از غرب می برد و به هند و آسیا معطوف می دارد. کشف افکار شرقی و هند را برگرفته از سایت: «بایگانی مطبوعات ایران» irpress.org

تنها گاندى نىست كه به رولان الهام بخشيده است، هرچند او و ديگران اين توپسنده را نسبت به قواصلى كه بين افكار شرق و غرب وجود دارد و تماس‌هائى كه بين آن دو برقرار شده است حساس كرده‌اند. رولان از همان اوان جوانى و از آن اوقات كه به دانشسراى عالى مى‌رفت قسمت‌هائى از كتاب مذهبي گيتا را خوانده و يادداشت‌هائى از آن برداشته بود. يكي از نامه‌هاى رولان نشان مى‌دهد كه ندائى هند و شرقى مدت‌ها پيش از جنگ جهاني اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) بر نيزوى تخیل او اثرى عميق بخشيده بود. ويرانى دنياى غرب بر اثر جنگ اول جهاني او را بر آن مى‌دارد كه در پيسوى شرق برگرداند و ظاهراً انتظار نجاتى را كه به او الهام شده است از آن سمت داشته باشد. در نامه خود به تاكور كه در بالا به آن اشاره كرديم مى‌توبسد:

«من ونجى عميق مى‌برم (اگر خود را مردى بسيار پيش از يك اروپائى حس نعى كردم مى‌گفتم حسرت مى‌خوردم) از اين كه مى‌پيشم اروپا از نيزوى خود تا به اين حد سوءاستفاده كرده و عالم را به باد غارت و چپاول گرفته و آن همه ثروت‌هاى مادي و معنوي بزرگ‌ترين قدرت‌هاى جهان را به ويرانى و زشتى كشانده است، و حال آن كه به‌خير و صلاح خودش بود كه با الحاق آن‌ها به ثروت‌هاى مادي و معنوي خويش از آن‌ها دفاع كند و بر ميزان آن‌ها بيفزايد. اين تنها مسأله حق و عدالت نىست بلكه مسأله نجات بشريت مطرح است. پس از فاجعه اين جنگ شرم‌آور جهاني كه موجب ورشكستگى اروپا گرديده مسلم شده است كه اروپا ديگر براى نجات خود كافى نىست، فكر او به فكر آسيا نيازمند است هم چنان كه فكر آسيا نيز صلاحش در اين است كه به فكر اروپا متكى باشد. اين دو فكر در روبه‌مغز بشريت هستند كه اگر يكي از آن‌ها قلع بشود جسم از كار مى‌افتد يا به پيراهه مى‌رود. بايد كوشيد كه آن دو را با هم متحد ساخت و هر دورا به راه گسترش صحيح و سالم انداخت.»

سال ۱۹۲۰ سال انتشار دو اثر از آثار او است به نام‌هاى «بى‌يرولوس» (Luce) كه داستاني است نغزلى و عاشقانه و غم‌انگيز، و ديگر «كلرامپو» كه قبلاً از آن نام برديم، و اين هر دو رمان از الهامات مضائب جنگند. در سال‌هاى ۱۹۲۱-۱۹۲۲ مكاتبه و مناظره‌ئى سياسى بين رولان با هائرى باربوس و گروه «روشنائى» او درمى‌گيرد كه چا دارد در پايان اين مقاله باز به آن اشاره كنيم.

رولان در ۳۰ آوریل ۱۹۲۱ دوباره عازم سویس شد و به اصطلاح معروف فیلس یاد هندوستان کرد. معلوم نیست آیا باز هم از پی دوستی وی کسی به چنین هجرتی دست زد یا اصلاً از سویس خوشش می‌آمد. خود او در یکی از نامه‌هایش گفته است: «من از این دیار می‌روم بی‌آن که در آن دوستی عظیمی را که عمری در جست‌وجوش بودم یافته باشم. من این دوستی را در جای دیگری از دنیا غیر از فرانسه عزیزم یافته‌ام ولی دلم می‌خواست که آن را در فرانسه بیابم.» و این به معنای نفرت و بی‌ژاری او از وطنش نیست چون او به فرانسه عزیزش ایمان دارد و در این باره می‌گوید: «مگر من هرگز متکر فکر آزاد فرانسه بوده‌ام؟ این باغ مصفا می‌که از ده قرن پیش تا به حال همیشه گل و میوه داشته است؟ این خزان زیبا و جاودانی، این ذوق استثنائی هوش و فراست، این هنر زندگی که از تسل به نسل انتقال می‌یابد و بر این سرزمین ممتاز ابدی است؟»

در آوریل ۱۹۲۲ در ویلانی در شهر ویلنوز از شهرهای ایالت وُد (Vaud) سربس که مرکز آن شهر لوزان است با پدر و خواهرش اقامت گزید و تا سال ۱۹۳۷ در سربس باقی ماند.

در سویس رومان بزرگ دیگر خود «جان شیفته» را که در فرانسه شروع به نگارش آن کرده بود به پایان رسانید. این کتاب حماسه عشقی زنی است به نام آنتری دی ریو (A. Riviere) که نویسنده از روای آن تاریخ نسل بین سال‌های ۱۸۷۵-۱۸۸۰ را بیان می‌کند. فکر این داستان که از آغاز اکتبر ۱۹۱۲ در حال و هوای غم‌انگیزی مانند فضای داستان ژان کریستف به سر رولان افتاده بود ناگزیر نه سال انتظار کشید تا به صورت جان شیفته درآمد. این اثر بدو شامل دو قسمت بود بدین شرح:

۱. آنت و سیلوی: از ۱۵ ژوئن تا ۱۸ اکتبر ۱۹۲۱ که در همان سال انتشار یافت. برگرفته از سایت: «بایگانی مطبوعات ایران» irpress.org

۲. تاپستان: از ۱۱ ژوئیه تا ۵ نوامبر ۱۹۲۲ و نخستین شماره ۱۹۲۳ که در ۱۹۲۴ انتشار یافت.

این کتاب نیز توسط آقای اعتمادزاده (به آذین) به فارسی برگردانده شده است. رولان در مقدمه «جان شیفته» چنین می‌گوید (به نقل از ترجمه به آذین): «... یکی از آن آثار داستان بلندی بود در فضای کمی فاجعه‌بار ژان کریستف، (و امروز من می‌توانم این قید «کمی» را از این توصیف بیفکسم، زیرا در این بیست ساله فاجعه به نحوی وحشت‌بار بر جهان سنگینی کرده

است.) و آن داستان جان شبقه بود که در ژرفای ظلمات آفرینندگی جنبش آغاز کرده بود...

«و جان میدان عمل تازه‌اش را در تضاد میان دو نسل همعصر مردان و زنان می‌جست که هر کدام به‌درجه متفاوتی از تحول خود رسیده‌اند... میان زنان و مردان يك عصر همترازی وجود ندارد (و شاید هم هرگز وجود نداشته است). نسل زنان در قیاس با نسل مردان همیشه به اندازه يك عمر پیش یا پس افتاده است... زنان امروزین در کار به‌چنگ آوردن استقلال خود هستند. مردان سرگرم گواوردن آنند.

«قهرمان اصلی جان شبقه، آنتیری وی‌پره به‌گرده پیش‌از آن نسل از زنان تعلق دارد که در فرانسه ناگزیر گشت به‌دشواری با پنجه دوا فکندن با پیشداوری‌ها و کارشکنی همراهان مرد خویش راه خود را به‌سوی يك زندگی مستقل باز کند. از آن پس پیروزی به‌بهای کوششی جانانه به‌دست آمد... «ولی این ری‌وی‌پر «رودخانه زندگی» که نطفه‌اش از اکتبر ۱۹۱۲ پسته شده بود و من از سرچشمه‌اش آب نوشیده بودم پیش از آن که روان گردد به‌ناچار نه سال منتظر ماند، زیرا اقیانوس جنگ و خیزاب‌های خونین آن که همراه سوگ‌ها و اندوه‌های دلخراش ادامه یافت سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۰ را پر کرد. جان اندیشمند را بیکارهائی به‌خود مشغول داشت که «لیلولی» و «کلرامیو» بازتاب‌های آن بوده‌اند. و گره‌گشائی این دوره در بحرانی جسمی و روحی بود که در آن دو ۱۹۱۹ - ۱۹۲۰ بیماری سررسید و جان و زندگی را از نود و پوته گذاخت...»

و در پایان مقال چنین می‌آورد: «این طرح بزرگ را که به‌ناو‌تر از آن است که بازوان ما بتواند در بر بگیرد اثر من کمتر به‌تحقیق می‌رساند تا آن گرایش تأثرانگیز که زمانه کنونی نیروی خود را در تحقق آن به‌تحلیل می‌برد. سنغونی کنسرتی است که نوازندگان قرن‌ها می‌دهند، ما هرگز چیز پاره‌ئی از آن را نمی‌شنویم، و بیش از این که ناهماهنگی‌ها در سازشی سرشار مستحیل شوند آرشه را به‌دیگران وامی‌گذاریم. ولی از نخستین نواها نسی که با هم برخورد می‌کنند ما به‌انتظار این سازش هستیم. اثر هرچه خواهد گو باش، موسیقی است، من آن را مانند ژان کریستف به‌ماهنگی آن شهبانوی خواب‌ها، آن خواب زندگی من، پیشکش می‌کنم.»

در فاصله سال‌های ۱۹۲۳-۱۹۲۴ تفکرات رومن رولان درباره‌ی شرق و

هندوستان منجر به‌نوشتن کتابی تحقیقی واجیع به‌زندگی و افکار مهاتما گاندی برگرفته از سایت: "بایگانی مطبوعات ایران" irpress.org

شد (ژانویه و فوریه ۱۹۲۴) که پدرا در مجله «اورپ» (اورپا) که خود در تأسیس آن شرکت داشت و سپس به صورت مجلیدی جداگانه چاپ شد (۱۹۲۴). این کتاب توسط نگارنده همین سطور به فارسی برگردانده شده و تاکنون چهار و پنج بار تجدید چاپ شده است. رولان در سرلوحه این اثر می‌گوید: «به سرزمین افتخار و بندگی، سرزمین امپراتوری‌های يك روزه و اندیشه‌های جاودانی، به ملتی که زمان را به مبارزه می‌طلبد، به هند احیا شده، به یادبود سال محکومیت مسیحی». رولان در این کتاب فکر زیبای یگانگی و انسان‌دوستی شرقی را با اندیشه پر تحرک غربی درهم آمیخته و از آن معجونی ساخته است که همان فکرگاندی است و مؤثر در آزادی و کسب استقلال هند: «هندو، پارسی، مسیحی یا یهودی، هر که باشیم اگر بخواهیم به صورت ملت یکپارچه‌نی زندگی کنیم بایستی نفع یکی نفع همه ما باشد، تنها ملاحظه‌نی که در بین است این است که خواست هر يك از ما صحیح و عادلانه باشد». در جای دیگری از این کتاب صریحاً می‌گوید که نباید در به‌روزی تمدن اروپائی بسته شود بلکه برعکس باید از آن سود جست ولی نباید تابع آن شد: «من خواستار آن نیستم که راه خانه‌ام از هر طرف بسته شود و بنجره‌های آن را کور کنند، من می‌خواهم که نسیم فرهنگ و تمدن کلیه کشورهای آزادانه از میان خانه من جریان داشته باشد، لیکن هرگز نمی‌گذارم که این باد مرا با خود ببرد... مذهب من مذهب حبس و زجر و زندان نیست، در مذهب من برای ناچیزترین مخلوق خدا نیز جانی پیدا می‌شود. اما مذهب من به‌روی نفع‌ن پیشروانه نژاد و دین و رنگ بسته است.»

در سال‌های بین ۱۹۲۴-۱۹۲۶ چون سلامت او که از ۱۹۱۳ به بعد به آن خلل وارد آمده بود، بار دیگر دستخوش لطمه‌هایی می‌شود، رولان به عنوان يك «وصیت فکری» تصویری شاعرانه از روح خود و از اصل و مبدأ خود تحت عنوان «سفر درونی» به دست می‌دهد، اثری که ناامام مانده است. فصل‌هایی از این کتاب بعدها تحت همین عنوان به چاپ رسید (۱۹۴۲) و فصول دیگر آن بعد از مرگ نویسنده با عناوین دیگری از قبیل «اقلیم T» و «آستانه» در ۱۹۴۵ و «سفر دورانی» در ۱۹۴۶ منتشر شده‌اند.

سپس نوشتن «تئاترهای انقلاب» را که از آغاز قرن رها کرده بود از سر می‌گیرد و به تألیف نمایشنامه «بازی عشق و مرگ» می‌پردازد (۱۹۲۴). این نمایشنامه در ۱۹۲۵ به چاپ رسید و در تالار «اودئون» پاریس در ۱۹۲۸ به‌روی صحنه آمد. آن‌گاه نمایشنامه «اعیاد پاك پدگل نشسته» را (۱۹۲۵) که برگرفته از سایت: "بایگانی مطبوعات ایران" irpress.org

در ۱۹۲۶ منتشر شد و بالاخره «لئونیدها» را (۱۹۲۷) تألیف کرد که در ۱۹۲۸ انتشار یافت. او در خلال این کارها به نوشتن بقیه «جان شیفته» ادامه می‌داد. چنان که قسمت سوم آن تحت عنوان «مادروپسر» را از ۲۴ اکتبر ۱۹۲۵ تا ۲۰ مه ۱۹۲۶ به پایان رسانید و در ۱۹۲۷ چاپ شد.

در زانویه سال ۱۹۲۶ جشن شصتمین سال تولد رومن رولان از طرف مجله «اروپ» (اروپا) یا تجلیل و ستایشی بین‌المللی از این نویسنده بزرگ برگزار شد. خود رولان به مناسبت این روز تاریخی چنین گفته است:

«اینک بیش از ده سال است که مبارزه ادامه دارد و من هیچ تسلیم نشده‌ام. در اینجا نکته‌نی را متذکر می‌شوم و آن این که من در باطن امر مبارزه را دوست دارم و آن را حتی در بدترین روزها که به نظر می‌رسیده چیز از دست رفته است حس کرده‌ام. وقتی روز روز حرمت و عزت اسلحه است چرا باید نظاهر کنم به این که علاقه به این مبارزه رادر خود حس نمی‌کنم؟ آیا این حرمت و عزت اسلحه گمان می‌کند که بیش از نکبت و ذلت آن بر من چیره خواهد بود؟ من کم‌ترین امتیازی به او نخواهم داد. در این ساعت که از من فقط این را می‌خواهند که هر چه تاکنون درباره جنگ گفته یا اندیشیده‌ام همه را فراموش کنم من آن را باز خواهم گفت و در جلد آینده «جان شیفته» که در بهار منتشر خواهد شد باز انتشار خواهم داد.»

در ماه مه ۱۹۲۶ مهمانانسی از هندوستان به دیدن رولان آمدند که سرشناس‌ترین‌شان دوست خود او را به تدریسات تاگور و جواهر لعل نهرو بود.

رولان در فاصله سال‌های ۱۹۲۷-۱۹۳۱ مطالعه عظیم موسیقی‌شناسی خود را درباره پنهون و دوره‌های خلایق از سر گرفت (۱۹۲۸-۱۹۴۳). بدین شرح: برگرفته از سایت: "بایگانی مطبوعات ایران" irpress.org

۱. از «هرتیک» به «آپاسیوناتا» (اصطلاحات موسیقی و از قطعات اجرایی پنهون) که در ۱۹۲۷ تدوین و در ۱۹۲۸ انتشار یافت.

۲. «گونه و پنهون» اثر مربوط به سال‌های ۱۹۲۹-۱۹۳۰ که در ۱۹۳۰ منتشر شد.

و در ادامه مطالعات خود درباره هندوستان رساله‌نی درباره عرفان و عمل هند زنده نگاشت و سپس به نوشتن آثار زیرین در همان زمینه پرداخت:

۱. «زندگی راماکریشنا» - از پایان ۱۹۲۷ تا ماه مه ۱۹۲۸ که در ۱۹۲۹ منتشر شد.

۲. «زندگی و پوکاناندا (Vive kananda) و انجیل جهانی» - از پایان ژوئن ۸۵

۱۹۲۸ تا ماه مه ۱۹۲۹ که در ژانویه ۱۹۳۰ اندکی پس از اعلام استقلال هندوستان توسط نهر و گاندی در کنگره لاهور (۲۹ دسامبر ۱۹۲۹) انتشار یافت.

در فاصله سال‌های ۱۹۲۹ - ۱۹۳۳ رولان فست چهارم کتاب «جان شیفته» رانحت عنوان «مژده بخش» به پایان رسانید، و کتاب در ۱۹۳۳ چاپ شد. برگرفته از سایت: «بایگانی مطبوعات ایران» irpress.org

در ۱۹۲۹ رولان با یک زن جوان روسی آشنا شد که مادرش فرانسوی بود و از ۱۹۲۳ با او مکاتبه کرده بود. این زن که السائریوله (Elsa Triolet) نام داشت دوست و کمک فداکاری در کارهایش شد و بالاخره رولان در ۱۹۳۴ با او ازدواج کرد.

در ۱۶ ژوئن ۱۹۳۱ پدر رومن رولان در سن ۹۴ سالگی دار فانی را وداع گفت.

در دسامبر ۱۹۳۱ مهانماگاندی از وینو دیدار کرد. در ۱۹۳۲ رومن رولان به ریاست کنگره جهانی کلیه احزاب ضدجنگ در آمستردام انتخاب شد و در همان سال به عضویت فرهنگستان علوم لنین گراد نیز انتخاب گردید.

در آوریل ۱۹۳۳ مدالی به نام مدال «کوته» از طرف دولت آلمان به رهبری صدراعظم آدولف هیتلر به رومن رولان اعطا شده، لیکن رولان از پذیرفتن آن امتناع ورزید.

در ماه مه ۱۹۳۳ مناظره‌ی «کولنشه تسایونگ» درباره آتش‌سوزی رایشناگ انجام داد و نفرت عمیق خود را از دولتی که آبروی آلمان را برده بود اعلام داشت.

در ۱۹۳۵ مقالاتی را که از اواخر جنگ در روزنامه‌ها و مجلات مختلف و پیش‌تر در مجله «اروب» تحت عنوان «پانزده سال تیرد» منتشر کرده بود جمع‌آور می‌کند. لیکن چاپ آن تا زمان اشغال فرانسه توسط قشون آلمان به تعویق افتاد، و در آن ایام مؤسسه انتشاراتی «پیلن» به چاپ آن‌ها در یک مجلد اقدام نمود.

از ۲۳ ژوئن تا ۲۱ ژوئیه، رولان برای دیدار ماکسیم گورکی نویسنده بزرگ شوروی به آن کشور سفر کرد و در خانه گورکی اقامت گزید.

در ۱۹۳۶ که هفتاد سال تمام از عمرش می‌گذشت رسالات مختلف ادبی خود را که نشان‌دهنده ظرافت فکری و ذوق هنری - ابدتولوژیکی خودش

بودند در مجموعه‌ئی تحت عنوان «همراهان» جمع‌آوری کرد و به چاپ رسانید. رولان اشاره‌ئی هم به ورود خود به هفتاد سالگی داد که اینک ترجمه آن را در ذیل می‌آوریم:

«... و اکنون که پس از گذشت هفتاد سال بهشت سر خود می‌نگرم و این راه دوازی را که پیموده‌ام از نظر می‌گذرانم فکر و یا بهتر بگویم فکر دوگانه‌ئی را که طی این سفر زیارتی همواره راهنمای من بوده‌اند به‌وضوح و روشنی خاصی که ضمن راه برابم میسر نبود می‌بینم:

۱) نخستین فکر، ازبیط و اختلاط با همه زندگان و احساس عمیق و دانمی وحدت نوع بشر طی قرون و اعصار و از ورای نژادها و ملت‌ها است.

۲) دوم غیرقابل تقسیم بودن فکر و عمل است. از آنجا که از دوران کودکی همیشه از چشمه‌های روح و فکر و شعر و موسیقی تأثیر پذیرفته‌ام هرگز تن نداده‌ام به این که خویش را در برج عاج غرور متزوی کنم. من هنر برای خودهنر و فکری را که مانند ماریسوا پس از خوردن طعمه‌اش به‌دور خود می‌پیچد و گرج می‌شود تحقیر می‌کنم. فکر سطحی است که از اعماق زمین بیرون می‌جهد و هرگز سرچشمه آن زیاد عمیق نخواهد بود. لیکن همین که شط از سرچشمه بیرون جست و جریان یافت ناگزیر باید راه خود را از ورای کوه‌ها و دشت‌ها بگشاید و باید زمین را آبیاری و بارور کند. هر فکری که عمل نکند یا به‌صورت سقط چنین و لذا مرده است و یا خیانت می‌کند.»

در ژوئن ۱۹۳۶ ماکسیم گورکی درگذشت.

در ۱۹۳۷ رولان دنباله کتاب خود «زیاره» «زندگی بنه‌ودن» را آماده می‌کند، یعنی جلد دیگری را که در ۱۹۳۶ نوشته و مانند در جلد قبلی در ژو به چاپ رسانده بود به آن می‌افزاید. این جلد سوم از «زندگی بنه‌ودن» «نغمه رستاخیز» نام دارد.

عاقبت، رومن رولان پس از شانزده سال اقامت در سوئیس تصمیم می‌گیرد که به وطن خود فرانسه باز گردد.

در سی‌ام سپتامبر ۱۹۳۷ خانه‌ئی در وژله (Vozelay) از توابع «ایون» که ولایت زادگاه خودش است می‌خرد و در ۳۱ ماه مه ۱۹۳۸ از ویلنومویس به آنجا اسباب‌کشی می‌کند.

رولان در وژله از روی «یادداشت‌های روزانه» اش کتاب «خاطرات» خویش را که از ۱۹۱۰ به بعد متوقف مانده بود تنظیم و آماده به چاپ نمود (سپتامبر ۱۹۴۰). سپس آخرین درام از سلسله نمایشنامه‌های انقلاب را تحت برگرفته از سایت: «بایگانی مطبوعات ایران» irpress.org

عنوان «رویسیر» در ۱۹۳۹ به‌وشته تحریر در آورد.
در وِزله از توافق مونیخ که در ۱۹۳۸ بین دولت‌های آلمان و ایتالیا و فرانسه و انگلستان صورت گرفته و به‌موجب آن چکسلواکی مجبور شده بود از ایالت «سودت» خود به‌نفع آلمان چشم‌پوشد بی‌هیچ تعجیبی آگاه گردید و علیه آن که به‌قول خودش «یک سدان دیپلماتیک» یعنی شکست سیاسی شرم‌آوری نظیر شکست نظامی «سدان» برای منفقین و بخصوص برای فرانسه بود اعتراض کرد.

در ۱۹۳۹ تئاتر کم‌دی فرانسه به‌مناسبت یک صد و پنجاهمین سالروز انقلاب کبیر فرانسه نمایشنامه «بازی عشق و مرگ» رولان را به‌روی صحنه آورد. در سوم سپتامبر همان سال، در آستانه‌اعلان جنگ جهانی دوم، رومن رولان نام‌ئی به‌الادیه رئیس جمهور وقت فرانسه نوشت و طی آن «وفاداری کامل خود را به‌اصول دموکراسی و به‌فرانسه» که آن روز هم مانند یک صد و پنجاه سال پیش از آن در والمی، در خطر بود اعلام داشت.

از ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۴ رومن رولان که به‌طور دائم در وِزله مستقر شده بود یک منزل موقتی نیز در پاریس و در محله قدیمی خود در خیابان مونپارتاس اجاره کرد تا هر وقت که به‌پاریس می‌ورد اقامتگاهی در آنجا داشته باشد.

سال ۱۹۴۱ سال ورود رولان به‌سن هفتاد و پنج سالگی است و خود او در این باره چنین می‌گوید: «عمر من در شرق به‌سر رسیدن است و من دیگر از آن ترك علاقه کرده‌ام. دلم می‌خواست که این عمر به‌دردی هم خورده بود! لیکن کم‌کم آموختم که از این آرزو هم بیرم. مبارک باد ماورای آرزوها، در آرامش و صفای بی‌پایان ابدیت!»

در ۱۹۴۲ به‌انتشار اثر جذاب خود «سفر درونی» که در سال‌های ۱۹۲۴-۱۹۲۶ نوشته بود می‌پردازد. در آن سال دوستان خود، از جمله روح بزرگ «یگی» را که کتابی در دو جلد به‌شرح حال او اختصاص می‌دهد و نیز پل کلودل و کمی قبل از مرگش لویی ژیه را باز می‌یابد.

در همین اوقات، رولان چهارمین جلد اثر هنری خود «شهرن» را تحت عنوان «کاندوال قطع شده» در سه قسمت به‌اتمام می‌رساند. به‌این شرح:

(۱) سقونی نهم، که در ۱۹۴۳ منتشر می‌شود.

(۲) آخرین کواثر وِ که آن نیز در ۱۹۴۳ انتشار می‌یابد.

(۳) فینیتاکمدیا یا کم‌دی پایان که در ۱۹۴۵ منتشر می‌گردد.

رولان در ۱۹۴۴ به‌بیشتر بیماری افتاد.

۳۰ دسامبر سال ۱۹۴۴ سال پایان چاپ کتاب رومن رولان درباره شادلی یکی و مرگ خود او در روزه است.

جسد رولان ابتدا در کلاسی به خاک سپرده شد، و سپس بنا به وصیت خودش به گورستان کوچک بره‌و (Brèves) واقع در ۱۰ کیلومتری کلامسی انتقال یافت، و اینک در آنجا به خواب ابدی فرو رفته است.

مادلن خواهر رولان که آن نویسنده بزرگ علاقه زیادی به او داشت و در دیدارهای رولان با رابیندرانات ناگور و مهاتما گاندی و جواهر لعل نهرو مترجم او می‌شد تا سال ۱۹۶۰ زنده بود و بر مرگ برادر بسیار گریست.

قبلاً اشاره کرده‌ایم به این که هائری پاریوس نویسنده سوسیالیست فرانسوی جمعیتی به نام «روشنائی» دایر کرده و رولان را به قبول عضویت در آن مجمع دعوت کرده بود. رولان مکانبانی یا پاریوس انجام داد و نظرات او را رد کرد و ما اینک برای آشنا شدن بیشتر با طرز فکر این نویسنده بزرگ به ترجمه یکی از آن نامه‌ها می‌پردازیم:

پاریوس عزیزم، لابد تعجب می‌کنید از این که من همیشه شرکت در گروه شما را که يك جمعیت فعال و روشنفکری است رد کرده‌ام. در واقع از همان آغاز تأسیس گروه «روشنائی» من با بنیان‌گذاران آن احساس اختلاف و تضاد فکری می‌کردم؛ با این حال نخواستم درباره آن به قضاوتی سرسری اکتفا کنم و خویش را وادار نمودم تا رویدئی احتیاط‌آمیز و مبتنی بر صبر و انتظار در قبال آن اتخاذ کنم.

اجازه بدهید من تأسف خود را ابراز کنم از این که شما این رویه احتیاط‌آمیز مرا به مفهوم «بی‌علاقگی» یا لاقیدی و یا انزوایی در «برج عاج» تفسیر فرموده‌اید کسی که مرا بشناسد و فقط یکی از کتاب‌های مرا خوانده باشد خواهد گفت که آیا این لحن من لحن يك انسان «لاقید» است یا برعکس، لحن انسانی است که جگرش از آلام و مصائب دنیا ریش است و برای تسکین یا لااقل تخفیف آن دردها و رنج‌ها مبارزه می‌کند. درباره افکار من هر تصویری بکشند مشکل بتوانند متکر ایمان من بشوند. همین ایمان است که از آغاز جوانی نگهدار من در سختی‌ها بوده و مرا از فراز گرداب عبور داده است. گویا یکی از دوستان شما مرا به نام «صوفی مسلک منتظر خدمت» خوانده است. این شوخی یا متلک، می‌آن که در آن نوجهی به تعادل عوامل مختلف تشکیل‌دهنده فکر من شده باشد، (و شاید هم منظور گوینده این بوده که خواسته است شوخی مطبوعی با من کرده باشد) پیش‌تر به حقیقت نزدیک برگرفته از سایت: "بایگانی مطبوعات ایران" irpress.org

است تا آن تهمت ناروای شما که مرا به «لاقییدی» و «بیعلاقگی» متهم نموده‌اید. لیکن این درست شما در اشتباه است اگر تصورکنید این نیروی مذهبی (بمعنی آزاد کلمه) در انسانیت امروزی بی‌مصرف افتاده و به‌قول خودش در «انتظار خدمت» است. او هیچ ندارد (در طرف‌های شما کم‌تر توجه می‌کنند) که در انسانیت فعلی چه سفره‌های عظیم زیرزمینی بر روی هم نهاده شده‌اند و نمی‌داند چه جریان‌های نیرومندی در عمق وجود دارند که انسانیت امروزی را تکان می‌دهند. توجه شما بیش از آنچه باید بر سطح دنیا معطوف شده است و زیاده از حد پمزدگی جنبه عقلانی می‌دهد، و به‌طوری که از گفتار شما مستفاد می‌شود گروه «روشنائی» می‌خواهد معمای تحول و تکامل بشری را به‌صورت يك مسأله هندسه اقلیدسی در آورد.

بیخشید از این که وقتی در مقاله شما می‌خوانم که «در این هندسه اجتماعی و انقلابی اشتباهی راه ندارد زیرا در چهارچوب اصول کلی «روشنائی» محدود و محصور است...» لیکن در دستانه بر لب می‌آیوم. واقعاً چه فکری و چه استدلالی! شما سلطنت‌طلب‌تر از پادشاه و عقلانی‌تر از همه دانشمندان امروزی هستید که خودتان را یا آنان مقایسه می‌کنید و حال آن که ایشان هرگز مدعی تغییرناپذیری قوانین بنیادی خود نیستند.

بعد حال باریوس عزیزم، من معتقد به تغییرناپذیری قوانین «هندسه اجتماعی» شما نیستم و حاضر هم نیستم به آن پیوندم، زیرا:

اولاً) در تئوری - (ولی آخر در موضوعات سیاسی و اجتماعی تئوری چیست؟ واقعیت شرط است) - بله، در تئوری نظریه کمونیسم نئومارکسیستی (در شکل مطلق که امروز به‌خود گرفته است) به‌نظر من چندان با پیشرفت و ترقی واقعی بشر مطابقت نمی‌کند.

ثانیاً) در واقع اجرای آن در روسیه نه تنها همراه با اشتباهاتی شوم و ظالمانه بوده (البته راهزنی و رقالت دولت‌های بورژوازی متحد اروپا و آمریکا قسمت اعظم مسؤولیت این امر را به‌عهده دارند) بلکه زمامداران نظام جدید نیز ضمن اجرای آن اغلب بالاترین محسنات معنوی انسان از قبیل انسانیت و آزادی، و از همه گراتیهاتر حقیقت را قدا کرده‌اند. در این یازده حرف زیاد است که باید بعداً باز با هم صحبت کنیم. بدبختانه این مسلم است که برای بسیاری از فکرهای اداره‌کننده انقلاب روسیه، همچون در سایر جاهای اروپا، همه چیز تابع عقل و منطق دولت است.

من حاضر نیستم با يك عقل دولتی مبارزه کنم به‌خاطر این که به‌خدمت برگرفته از سایت: "بایگانی مطبوعات ایران" irpress.org

عقل دولتی دیگری درآیم. میلناریسم و وحشت پلیسی یا قدرت خشن برای من مقدس نیستند زیرا به جای این که ابزار دست حکومت اغنیا باشند ابزار دست يك ديكتاتور کمونیست هستند.

برای من فهم گفته شما مشکل است که می گوئید: «دخالت زور در امور فقط يك پدیده موقتی است» چون فکر می کنم که وزیر دفاع ملی يك دولت بورژوازی هم می تواند به چنین بهانه ای متمذر شود؛ و حال آن که چنین حرفی منطقاً در هر دو مورد غلط است، و برای این که چنین حرفی امکان نزدیک شدن به واقعیت را تاحدی پیدا کند لازم بود که طبیعت بشری «لوحه ای توشته» یا چیزی شبیه به تخته سیاه باشد که روی آن بتوانند با گچ بنویسند و سپس با اسفنج پاک کنند. ولی ارگانیزم بدن انسان زنده آن چنان حساس است که رقیق ترین تأثرات بر آن ضیض می شود و زور و اجحاف اثری محو ناشدنی در آن به جا می گذارد.

و من به همین معنی است که در کلرامبو توشته ام (و هنوز هم معتقدم) که: «درست نیست اگر بگوئیم هدف طرق و وسایل نیل به آن را توجیه می کند. طرق و وسایل بسیار مهمتر از پیشرفت واقعی هدف هستند...» زیرا هدف فقط روابط خارجی آدم ها را تغییر می دهد و حال آن که وسایل روح انسانی را یا بر آهنگ عدالت یا بر آهنگ ظلم و جور میزان می کنند و اگر بر طبق شق اخیر باشد هیچ شکل حکومتی هرگز مانع اذیت و آزار ضعیفا توسط اقویا نخواهد بود.

من مادام در حزبی این عشق به حقیقت را که نشانه آن احترام به آزادی انتقاد است حس نکنم. مادام که در آن حزب فقط تمایل شدید به مغلوب کردن را به هر قیمت و با هر وسیله حس می کنم و می بینم که منافع حزب یا منافع حق و عدالت و نیکی مطلق درهم شده است، و خلاصه مادام که فکر دانشمندان انقلاب در چهارچوب سیاست محصور می ماند و خواسته های مقدس وجدان آزاد را به نام «آنارشیزم» و «احساساتی بودن» تحقیر و تخطئه می کنند من به آن که تصویری درباره نتیجه نبرد داشته باشم کناره گیری می کنم.

کناره گرفتن به معنای «بیکاره ماندن» نیست. هر کس به کار خودش. مادام که شما در فکر تدارك مقابله با خطرهای قریب الوقوع تر هستید من بر این عقیده ام که تشنجات فعلی جهان چیزی به جز آغاز يك بحران طولانی رشد بشریت و ظهور يك عصر دگرگونی نیست که طی آن ملت ها ناگزیر متحمل حملات دیگری غیر از آنچه تاکنون از سر گذرانده اند خواهند شد. ما از

هم‌اکنون خویش را برای آن عصر آهتین، که به‌چشم خود نخواهیم دید
 لیکن امیدوارم اندکی از فکر ما برای آن زمان محفوظ بماند، مسلح می‌کنیم.
 امیدوارم آن‌ها که پس از ما خواهند آمد بتوانند نیروهای عقل و عشق و ایمان
 خود را نجات دهند و آن‌ها را که دو شتا کردن در طوفان کمالشان خواهند بود
 يك چا متمرکز سازند. طوفانی که پس از آن که يك روزه کار خود را انجام
 داد (ببخشید از این که چنین چیزی را پیش‌بینی می‌کنم) این کمونیسم جزمی
 شما را - که با برائری عدالتی‌های نبرد و یا در نتیجه محتوم پیروزی‌های
 شدیداً و منحصرأ سیاسی خراب شده است - درخود فرو خواهد برد.
 با شما و با انقلابیون امروز برضد ستمگری‌های گذشته، با ستم‌پدگان
 فردا برضد ستمگری‌های فردا.

xalvat.com



تسلیم

طرح از: سعید درویشی

۹۲

برگرفته از سایت: "بایگانی مطبوعات ایران" irpress.org

